

لزوم شناخت و جریان اندیشه امام - بخش هشتم

تکیه بر وحدت ملی

نجفلی حبیبی | محمد رجائی نژاد | یحیی فوزی | سیدصدرالدین موسوی



به مناسبت میلاد امام حسین (علیه السلام)

گفت و گو با محمد جعفر سعیدیان نژاد

پرونده خانواده

خطای پیش از حد فکر کردن

جهانی است بنشسته در گوشه‌ای

پرونده‌ای در بزرگداشت آیت الله سیدهاشم حمیدی همدانی

سیدهاشم حمیدی همدانی

محمدعندلیب همدانی

سیدمحمد رضا علم الهدی



بسم الله الرحمن الرحيم



چراغ راه

از امور مهمی که اینجانب نگران آن هستم مسائل حوزه‌های علمیه خصوصاً حوزه‌های بزرگ مثل حوزه مقدسه قم است. آقایان علمای اعلام و مدرسین محترم که خیر خواهان اسلام و کشورهای اسلامی هستند، توجه عمیق کنند که مبدا تشریفات و توجه به ساختمان‌های متعدد برای مقاصد سیاسی و اجتماعی اسلام، آنان را از مسئله مهم اصلی حوزه‌ها که اشتغال به علوم رایج اسلامی و خصوصاً فقه و مبادی آن به طریق سنتی است، اغفال کند، و مبدا خدای نخواستہ اشتغال به مبادی و مقدمات موجب شود که از غایت اصلی که ابقا و رشد تحقیقات علوم اسلامی، خصوصاً فقه به طریقه سلف صالح و بزرگان مشایخ همچون «شیخ الطائفه» و امثالہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم و در متأخرین همچون «صاحب جواهر» و شیخ بزرگوار «انصاری» علیہم رضوان اللہ تعالیٰ باز دارد.

اسلام اگر خدای نخواستہ هر چیز از دستش برود ولی فقہش به طریقه موروث از فقہای بزرگ بماند، به راه خود ادامه خواهد داد. ولی اگر همه چیز به دستش آید و خدای نخواستہ فقہش به همان طریقه سلف صالح از دستش برود، راه حق را نتواند ادامه داد و به تباهی خواهد کشید. و با آنکه می‌دانیم مراجع عظام و علمای اعلام و مدرسین عالیقدر دامت برکات وجودهم توجه به این امر دارند، لکن خوف آن است که اگر تشریفات و زرق و برق‌های شبیه به قطب مادیت رواج پیدا کند، در نسل‌های بعد اثر گذارد و خدای نخواستہ آنچه از آن می‌ترسیم به سر حوزه‌ها بیاید.

صحیفه امام، جلد ۱۷، ص ۳۲۵



هفته نامه حریم امام

صاحب امتیاز:

آستان مقدس امام خمینی

مدیر مسئول:

علی جوادی راد

سر دبیر:

علی عباسی

اعضای تحریریه:

وهاب آریان

سید مهدی حسینی دورود

رشید داودی

محمد رجائی نژاد

مصطفی سلیمانی

سید محمود صادقی

طراح و صفحه‌آرا:

محسن عبداللہی

نشانی:

تهران حرم مطهر امام خمینی

چاپ:

موسسه فرهنگی هنری عروج / واژه پرداز اندیشه

تماس با نشریه:

۰۹۳۶۷۸۰۳۳۳۶

ایمیل:

harim.emam@yahoo.com



امام تأکید داشت که وحدت رمز پیروزی است

همه پیروزی‌های ما مدیون وحدت و انسجام ملی است



دکتر یحیی فوزی دارای مدرک دکتری علوم سیاسی، عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است. او در گفت‌وگو با حریم امام ضمن تعریف وحدت ملی به لوازم تحقق وحدت از دیدگاه امام خمینی سخن گفت و یادآور شد که وحدت رمز پیروزی است.

باورند که عامل اصلی، نیازهای بیرونی است و این نیاز بیرونی انسان‌ها را متحد می‌کند. انسان‌ها در نهایت متحد می‌شوند و جوامع همگی به سمت یک هدف واحد و انسجام واحدی پیش می‌روند.

نگاه دیگری هم هست و کسانی همین بحث را مطرح می‌کنند، اما با تأکید بر یک نوع نیاز و عامل درونی که شهید مطهری به آن سوسیالیسم عرفانی می‌گوید؛ یعنی بحث این است که انسان ذاتاً اجتماعی است؛ اما عامل انسانی بودنش مالکیت نیست، بلکه عامل اجتماعی بودنش فطرتش است و آن فطرت درونی انسان‌هاست که آن‌ها را با هم متحد می‌کند و به سوی هدف مشترک پیش می‌برد. در جوامع هم در نهایت آن فطرت غلبه پیدا می‌کند و ما یک جامعه واحدی خواهیم داشت که قرآن هم با عنوان امت واحده به آن اشاره کرده است.

بنابراین این نوع نگاه از یک نوع وحدت جان‌ها و روان‌ها حمایت می‌کند و معتقد است انسان‌ها با بریدن از تعلقات به اشیاء و پیوستن به جان و روانشان یک نوع معنوبیتی و عشق به پدیده‌های برتر در آن‌ها شکل می‌گیرد که همان می‌تواند مبنای وحدت باشد.

این‌ها مباحثی است درباره وحدت و مباحث مفصلی هم هستند. در قرآن هم به وحدت امت‌ها اشاره شده است و تأکید شده اگر مردم به حبل‌الله یا همان ریسمان‌الهی چنگ بزنند و به آن متصل بشوند، می‌توانند یک جامعه متحد و یکپارچه‌ای را شکل بدهند. برخی از مفسران حبل‌الله را به معنای توحید تفسیر کردند.

بر اساس مطالبی که بیان شد، می‌توانیم وحدت ملی را تعریف کنیم. می‌توانیم بگوییم وحدت ملی یک نوع انسجام و اشتراک افراد مختلف یک ملت حول یک هدف یا مقصد خاص و پیش رفتن به سمت آن است.

شالوده‌های مهم وحدت ملی از منظر حضرت امام خمینی (ره) را بیان بفرمایید.

یک نوع انسجام درونی بین جوامع بوده است. اساساً آیا وحدت در جوامع انسانی با گرایش‌های متعدد و مختلف و گاه متضاد امکان عملی دارد یا خیر؟

درباره اینکه وحدت در جوامع انسانی امکان دارد یا خیر، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. یک دیدگاه این است که انسان‌ها نمی‌توانند وحدت داشته باشند؛ چون همگی متفاوت هستند و غرایز مختلفی دارند. به هر حال منافع و سرشت افراد با همدیگر متفاوت است و چون این تفاوت وجود دارد، انسان‌ها نمی‌توانند با هم به وحدت برسند. وحدت یک خواب و خیالی بیش نیست و نمی‌شود به آن رسید. این دیدگاه را عمدتاً فردگراها باور دارند. کسانی که اصالت را به فردیت انسان‌ها می‌دهند. رویکرد دیگری هم هست که می‌گوید اتفاقاً انسان از ابتدا جمع‌گرا بود. در واقع آن روحیه جمعی بود که انسان‌ها را حفظ کرده است؛ چون روحیه جمعی هم تحت تأثیر طبیعت انسان است؛ یعنی طبیعت انسان فردگرا نیست، طبیعت انسان اتفاقاً جمع‌گراست. چون انسان نیازهایش را بدون جامعه نمی‌تواند برآورده کند و چون نمی‌تواند نیازهایش را برآورده کند، طبیعتاً به سمت جامعه روی می‌آورد و با کمک دیگران هم که می‌تواند به اهدافش برسد؛ بنابراین طبیعت انسان به سمت یک نوع وحدت و انسجام با دیگران گرایش دارد. منتهی کمونیست‌ها یا سوسیالیست‌ها که این بحث را مطرح می‌کردند، می‌گفتند از زمانی که مالکیت آمد، باعث شد که فردیت انسان‌ها غلبه پیدا کند و وقتی فردیت غلبه پیدا کرد، خود به خود حس جدا شدن از هم در آن‌ها تشدید شد. به همین دلیل راه حل وحدت را در این می‌بینند که عامل برهم زنده جمع‌گرایی را از بین ببرند که همان مالکیت است. اگر مالکیت حذف بشود، انسان‌ها دوباره می‌توانند متحد بشوند و به طبیعت اصلی خودشان برگردند. در واقع بر این

موضوع گفت‌وگویی ما درباره وحدت ملی از نگاه حضرت امام خمینی (ره) است. در ابتدا تعریف مشخصی از وحدت ملی برای خوانندگان مابیان بفرمایید.

وحدت در لغت به معنای نوعی همسویی و هم‌جهت بودن است و به معنای خاص و در ادبیات سیاسی به معنای اشتراک در اهداف و آمال‌ها و پیشبرد مقاصد است. منظور از وحدت ملی این است که این اشتراک و انسجام در یک ملت حول یک هدف و برنامه مشخص و رسیدن به یکسری آمال مشترک باشد. اصولاً وحدت ملی، وحدت در عرصه ملت است. به هر حال ملت در دوران جدید تعریف خاص دارد؛ در سنت، مفهوم امت وجود داشت و بعد از جنگ‌های سی‌ساله اروپا و قرارداد وستفالی، مقوله دولت-ملت شکل گرفت؛ یعنی ملت‌هایی بر اساس یک جغرافیای مشخص تعریف می‌شوند. ممکن است چند ملت از نظر فکری با هم اشتراک داشته باشند، اما در یک محدوده جغرافیایی مشخص متمایز از هم هستند. وقتی می‌گوییم وحدت ملی، یعنی در محدوده داخلی کشورها وحدت شکل بگیرد و انسجام حول آن افرادی که در این محدوده سرزمینی زندگی می‌کنند، شکل بگیرد و آن‌ها با یک انسجامی به سوی یک هدف و برنامه‌ها و آمال مشترک پیش بروند. وحدت یکی از مباحثی است که در جوامع مطرح است و یک از ضروریات و نیازهای بشر است. برخی معتقدند که بشر اولیه وحدت داشت؛ اما رفته رفته به علت اختلاف طبع و اختلاف منافع و استثمار گروهی و حس برتری جویی عده‌ای، اختلافات شکل گرفت؛ در واقع غرایز ریشه اختلافات بوده‌اند و این اختلافات همین‌طور گسترش پیدا کرد که حتی در ادبیات دینی هم مطرح شده است. خداوند برای رفع این اختلافات پیامبران را ارسال کرد. پیامبران مبعوث شدند تا قانون و کتاب بیاورند تا نظم و وحدت ایجاد کنند و این اختلافات را از بین ببرند. هدف پیامبران

حضرت امام خمینی (ره) روی وحدت ملی تأکید فراوانی داشت و یکی از شاه کلیدهای اندیشه سیاسی امام همین تأکید بر وحدت است. تأکید داشت که وحدت رمز پیروزی است. در واقع امام این تأکید را بر اساس تجربه تاریخی بیان می فرمود. تجربه تاریخی این بود که انقلاب ما را وحدت به پیروزی رساند. وحدت ملت بود که انقلاب را به پیروزی رساند. اصولاً همه پیروزی های ما مدیون وحدت و انسجام ملی است. امام می فرماید که ضرورت دارد وحدت ملی در جامعه شکل بگیرد.

همچنین می فرمود که عقل سیاسی اقتضا می کند ما برای حفظ نظام و امنیت ملی وحدت ملی داشته باشیم؛ یعنی یکپارچگی ملی داشته باشیم. ایشان یک یاد جمله دارد که می فرماید عقل سیاسی اقتضا می کند امروز با اشخاص مختلفی که با ما مخالف هستند، اما در مسیر ملت هستند، وحدت داشته باشیم... تأکید ایشان این بود که عقل سیاسی اقتضا می کند برای حفظ امنیت ملی و حفظ کشور این وحدت ادامه پیدا کند. یکی از نکات کلیدی که امام اشاره می کند، وحدت برای پیشبرد اهداف در داخل است؛ یعنی برای توسعه و آبادانی کشور ما به وحدت نیاز داریم؛ بدون وحدت همه جانبه نمی توانیم این کار را انجام بدهیم. اینها در بُعد داخلی است؛ یعنی در بُعد داخلی یکی تجربه تاریخی است و دیگری امنیت ملی و حفظ نظام و سوم پیشبرد اهداف و آبادانی و توسعه کشور. در بُعد خارجی هم تأکید دارد که وحدت عامل مقابله با دشمنان است. ما دشمنان زیادی داریم و عقل سیاسی اقتضا می کند در مقابل این دشمن متحد باشیم. یکپارچه باشیم و باعث تفرقه در داخل نباشیم. ایشان معتقد است که وحدت عامل قدرت است و چون عامل قدرت است، باعث نظم و امنیت و مقابله با دشمنان و هم منجر به آبادانی و توسعه کشور می شود.

مراد امام از وحدت، وحدت همه اقشار و اقوام و گروهها است و معتقد است که همه اینها یک واحد هستند حول محور توحید و منافع ملی. همه اینها باید گرد هم بیایند و از کشور دفاع کنند. بحث دیگری هم مطرح است و آن اینکه وقتی امام بحث ملت را مطرح می کند، در واقع منظورش این است که ملت مجموعه ای هستند که در یک محدوده جغرافیایی جمع شدند و یک رنگ و بوی اعتقادی به خودشان گرفتند و یک نوع امت به حساب می آیند. چون امت یک مجموعه واحدی است که دارای آرمانهای واحد و اهداف مشترکی هستند و در یک سرزمین گرد آمده اند. ملت در اینجا یک تجلی از همان امت است؛ چون ملت ایران از نظر حضرت امام یک رنگ و بوی اعتقادی دارد. یک نوع شعب و شعوب هستند که در قرآن به آن اشاره شده است؛ بنابراین امام معتقد است باید اتحاد و انسجام این ملت حفظ بشود تا بتوانند به آن اهداف و مقاصدشان برسند.

لوازم تحقق وحدت از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) را بیان بفرمایید.

بله، حضرت امام می فرماید که تحقق وحدت یکسری الزاماتی دارد؛ اولاً اینکه ملت باید هدف مشترکی داشته باشد؛ یعنی وحدت بدون هدف مشترک معنا پیدا نمی کند. دوم اینکه وحدت باید روی یکسری هویت های مشترک متمرکز باشد. ایشان روی هویت

فطری و انسانی تأکید دارد. هویت فطری و انسانی وجه مشترک همه انسان هاست. اگر تأکید روی هویت فطری و انسانی بگذاریم، می توانیم همه افراد را فارغ از قومیت، مذهبشان، دین و نژادشان حول یک هویت مشترک متمرکز و متحد کنیم؛ بنابراین ایشان روی هویت، تأکید ویژه ای دارد.

یکی دیگر از نکاتی که به آن اشاره می کند، بحث دوری از هوا و هوس است؛ یعنی ریشه اختلافات در هوا و هوس است. اگر هوای نفس رفع بشود و کاهش پیدا کند و اصولاً مصالح و منافع عمومی غلبه داشته باشد، می بینیم که امکان تحقق وحدت بسیار می شود و لذا یکی از الزامات تحقق وحدت همین است که افراد به جای خودرأیی و هوای نفس به سمت مصالح و منافع ملی حرکت کنند. یکی دیگر از مصالح مهم دیگری که می تواند وحدت ملی را تحقق ببخشد این است که بین دولت و ملت شکاف نباشد یا این شکاف بین دولت و ملت حداقلی باشد. چون به هر حال دولت جزئی از ملت است. این هم یکی دیگر از الزامات وحدت ملی است و در سخنان امام مشاهده می شود.

تأکید روی اخلاق و فرهنگ برادری و برابری اسلامی نیز از دیگر الزامات وحدت ملی است. یک فرهنگ برادری و برابری اسلامی ظرفیت بالایی را ایجاد می کند که می تواند وحدت ملی را تحقق ببخشد. اصولاً وحدت به معنای پذیرش افراد جامعه است؛ یعنی افراد جامعه بتوانند یکدیگر را با همه تفاوتها بپذیرند. اگر این پذیرش باشد وحدت شکل می گیرد. الزام این پذیرش این است که انسانها از نظر فکری و بنیانی همدیگر را برادر و برابر هم قلمداد کنند. اگر این برادری و برابری شکل نگیرد، آن پذیرش تحقق نمی یابد. وقتی پذیرش هم نباشد، وحدت ملی هم به سختی شکل می گیرد؛ بنابراین یکی از بحثها همین لوازم تحقق وحدت ملی است. امام خمینی در نهایت

حضرت امام می فرماید که یکپارچگی دولت و ملت یکی از عوامل مهم وحدت ملی است. اگر حاکمان با زیردستان همسوی باشند، وحدت ملی شکل نمی گیرد. امام خمینی اساساً یکی از آسیب های دوران پهلوی را همین شکاف بین دولت و ملت می دانست و معتقد بود که این عامل از جمله عواملی بود که مردم به حکومت اطمینان نداشتند و خودشان را همسوی با دولت و حکومت نمی دانستند. امام خمینی راه حل هایی را برای کاهش این شکاف دولت و ملت مطرح می کند. یکی از بحثها همین است که دولت باید ناشی و منشعب از ملت باشد؛ یعنی دولت ها بر آمده از مردم باشند. به همین دلیل امام به انتخابات و مشارکت عمومی تأکید می فرماید و معتقد است اگر انتخابات سالم و مناسب باشد و مردم احساس کنند خودشان مسئولین را انتخاب کرده اند، این شکاف ایجاد نمی شود

به پیروی از سیره ائمه علیهم السلام اشاره می فرماید. اگر بخواهیم از سیره ائمه پیروی کنیم باید به سمت وحدت ملی و انسجام ملی حرکت کنیم.

ما چگونه می توانیم اختلاف میان دولت و ملت را کاهش بدهیم و وحدت ملی را از این طریق تحقق ببخشیم؟ آیا حضرت امام در این باره فرمایشاتی دارند که بیان کنید؟

بله، حضرت امام می فرماید که یکپارچگی دولت و ملت یکی از عوامل مهم وحدت ملی است. اگر حاکمان با زیردستان همسوی باشند، وحدت ملی شکل نمی گیرد. امام خمینی اساساً یکی از آسیب های دوران پهلوی را همین شکاف بین دولت و ملت می دانست و معتقد بود که این عامل از جمله عواملی بود که مردم به حکومت اطمینان نداشتند و خودشان را همسوی با دولت و حکومت نمی دانستند.

امام خمینی راه حل هایی را برای کاهش این شکاف دولت و ملت مطرح می کند. یکی از بحثها همین است که دولت باید ناشی و منشعب از ملت باشد؛ یعنی دولت ها بر آمده از مردم باشند. به همین دلیل امام به انتخابات و مشارکت عمومی تأکید می فرماید و معتقد است اگر انتخابات سالم و مناسب باشد و مردم احساس کنند خودشان مسئولین را انتخاب کرده اند، این شکاف ایجاد نمی شود. در این راستا وحدت ملی هم تحقق می یابد یا دست کم راه را برای وحدت ملی هموارتر می کند.

امام روی سبک زندگی و ویژگی مدیران و مسئولین کشور تأکید می فرماید؛ یعنی معتقد است که سبک زندگی مدیران یکی از عوامل وحدت است. اگر مدیری یا مسئول سیاسی سبک زندگی متفاوتی از عموم مردم داشته باشد و خودش را از جنس مردم نداند و خوی اشرافی گری داشته باشد و فاصله زیادی با ملت پیدا کند، طبیعی است که چنین مسئولی می تواند زمینه وحدت ملی را ناهموار کند و شکاف میان دولت و ملت را عمیق تر کند. چون به هر حال رهبران سیاسی باید رهبران وحدت بخش باشند. وقتی خودشان فاصله زیادی با مردم داشته باشند و سطح زندگی متفاوتی داشته باشند، طبیعی است که این وحدت به سختی می تواند شکل بگیرد. یکی از دلایل اینکه سخنان امام درباره وحدت این قدر نافذ بود، به این خاطر است که خودش کاملاً یک رهبر مردمی بود. سبک زندگی امام مثل سایر مردم بود و مردم احساس دوری از ایشان را نداشتند؛ بنابراین یکی از بحثهای دیگری که امام روی آن تأکید فراوانی داشت، همین است.

امام روی عدالت گرایی و دوری از اشرافی گری هم تأکید داشت. اینکه خود حکومت مظهر عدالت باشد. وقتی عدالت در عرصه حکومت و حکمرانی جاری و ساری باشد، می تواند روح جامعه را با وحدت تقویت کند. یکی دیگر از بحثهای امام این است که باید اهدافی را تعریف کرد که این اهداف بر اساس مصالح ملی باشند؛ یعنی مبتنی بر اجماع ملی باشند و این اجماع ملی است که می تواند زمینه ساز وحدت باشد و الا هر هدفی را نمی شود به عنوان زمینه ساز وحدت در نظر بگیریم؛ بنابراین هدف باید به نحوی باشد که بتواند نیازهای اکثریت مردم را برآورده کند و مردم هم به آن ایمان داشته باشند و آن را در راستای مصالح و منافع خودشان بدانند و حول آن هدف بتوانند جمع

بشوند و حرکت کنند. همان هدفی که در انقلاب دنبال کردند و باعث شد که رژیم ستم‌شاهی از بین برود. چون آن هدفی بود که برآیند خاص همه ملت به شمار می‌آمد. این اهداف فراملی می‌تواند بسیار وحدت‌آفرین و وحدت‌زا باشد؛ بنابراین این بحث‌ها برای تقویت وحدت با رفع شکاف دولت و ملت در سخنان امام مشاهده می‌شود و بسیار هم نافذ بودند.

برای ما بفرمایید در جامعه متکثری مثل ایران که اقوام و زبان‌ها و مذاهب‌های متعددی دارد، وحدت ملی چگونه ممکن است؟ چه وجه اشتراکی میان همه ملت وجود دارد که بشود روی آن تأکید کرد و وحدت ملی را حول آن سامان داد؟

جوهره وحدت ملی، هویت ملی است. هویت ملی یکی از بحث‌های کلیدی امام خمینی است؛ یعنی امام معتقد است که اصلاً احیای هویت رمز انسجام و وحدت ملی است. هویت در ادبیات خیلی از نیروهای انقلابی و نوگرایان دینی مشهود است. مثلاً یکی از کلیدواژه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی یا اقبال لاهوری همین بحث وحدت مسلمانان و جوامع اسلامی بود. معتقد بودند از طریق این وحدت می‌توان به اصلاحاتی در جوامع رسید. همچنین دکتر علی شریعتی و آیت‌الله شهید مطهری عمدتاً روی بحث وحدت ملی تأکید داشتند و در صدد احیای هویت ملی بودند. اگر هویت احیا بشود و بازگشت به خویشتن وجود داشته باشد، می‌تواند ما را منسجم و همسو کند؛ چون هویت واحد رمز هر نوع موفقیت است.

امام هم در همین راستا به شدت تأکید دارد که برای وحدت باید هویت را تقویت کنند. هویت یعنی اینکه ما کیستیم و به دنبال چه اهدافی هستیم؟ باید تعریف درستی از خودمان و اهدافمان داشته باشیم. امام می‌فرمود که هیچ‌گونه استقلالی حاصل نمی‌شود مگر اینکه ما خودمان را بشناسیم؛ یعنی ما تا وقتی که حیثیت خودمان را بشناسیم و اینکه در تاریخ چه بودیم و دنبال چه هستیم، نمی‌توانیم استقلال و انسجام ملی داشته باشیم. البته رمز عظمت قدرت‌ها همین فهم هویت ملی است و این هویت ملی می‌تواند همه را در راستای یک هدف یکپارچه کند. امام در جملات خود معتقد است که ابتدا باید این سؤال را پرسید که این هویت که رمز حبل‌الله و بیسمان اتحاد و انسجام ملی است، چیست؟ درباره هویت ملی در ایران بحث‌های مختلفی ایراد شده است. برخی معتقدند که ایرانی‌ها یک هویت ایران‌باستانی دارند و بقیه هویت‌ها تحمیلی هستند. برخی معتقدند که ایرانی‌ها یک هویت اسلامی دارند؛ اما به نظر می‌آید آن رویکردی که مطرح است و خیلی از نوگرایان دینی هم آن را می‌پذیرند این است که ما ایرانی‌ها یک هویت ایرانی اسلامی داریم. اولاً در یک جغرافیایی به نام ایران زندگی می‌کنند و یکسری مسائل مشترک دارند. آداب و رسوم مشترکی دارند. این مسائل باعث شده که یک هویتی به این مردم بدهد و یک وحدتی را بین این‌ها ایجاد کند؛ اما زمانی که ایرانی‌ها مسلمان شدند یکسری آموزه‌های جدیدی را پذیرفتند و دویله هویتی در ایران شکل گرفت: یک لایه ایرانی و یک لایه اسلامی. مسلمانان پیوند بین این دو لایه را برقرار کردند و این‌گونه نبود که این دو لایه کنار هم قرار داشته باشد. در واقع وقتی ایرانی‌ها مسلمان شدند هویت ایرانی‌شان را بر اساس اسلام تعریف کردند؛

یعنی خیلی از عناصر ایرانی را که مغایر با اسلام بود، کنار گذاشتند؛ برای مثال ایرانی‌ها در عید نوروز شراب می‌خوردند و مراسم رقص داشتند و یکسری آداب و رسومی داشتند که با اسلام مغایرت داشت. وقتی مسلمان شدند عید نوروز را حفظ کردند، اما عناصر مغایر با اسلام را حذف کردند. در واقع بین ایران و اسلام پیوند زدند؛ یعنی محور اسلام است، اما عناصر ایرانی را هم حول محوریت اسلام شکل دادند. ایرانی‌ها در مرحله بعد تشیع را انتخاب کردند. مذهب تشیع با عناصر عرفانی و عدالت‌جویانه دوباره با دویله دیگر پیوند خورد؛ یعنی تشیع محور قرار گرفت و این محور تشیع به یک معنا هم اسلام را بر اساس تشیع تعریف کردند و هم ایرانی‌ت. در مرحله آخر ایرانی‌ها با دنیای غرب آشنا شدند و بعد از جنگ‌های ایران و روس، ایرانی‌ها فرهنگ غربی را مشاهده کردند و این فرهنگ وارد کشور ایران شد. ایرانی‌ها بخشی از این فرهنگ غربی را پذیرفتند؛ چون بالاخره برایشان جذاب بود؛ اما دوباره آن را حول همین عناصر اسلام و ایران و تشیع بازتعریف کردند؛ یعنی در کنار لایه ایران باستان، لایه اسلام، لایه تشیع آمدند و لایه غرب را هم جادادند؛ اما هر چهار لایه را حول اسلام شیعی بازتعریف کردند؛ یعنی عناصری را از غرب گرفتند و بر اساس اسلام شیعی در آن تصرف کردند. برای مثال در دوره مشروطه از غرب پارلمان را گرفتند، اما آن را بازتعریف کردند و در کنار پارلمان، کمیته ناظری از فقها گذاشتند تا مبادا قوانین مصوب در پارلمان مغایر با دین و شریعت اسلام شیعی باشد؛ بنابراین از دل تلفیق اسلام و غرب، مشروطه ایرانی شکل گرفت. در انقلاب اسلامی همین اتفاق افتاد. ایرانی‌ها خیلی از آموزه‌های مدرن مثل آموزش و پرورش جدید و تکنولوژی را گرفتند، اما سعی کردند این‌ها را در راستای اهداف خاص خودشان به کار بگیرند.

بنابراین یک تلفیق و پیوندی میان لایه‌های هویتی ایجاد کردند و هویتی را ساختند که مغایر با اسلام

یکی از نکات کلیدی که امام

اشاره می‌کند، وحدت برای پیشبرد اهداف در داخل است؛ یعنی برای توسعه و آبادانی کشور ما به وحدت نیاز داریم؛ بدون وحدت همه جانبه نمی‌توانیم این کار را انجام بدهیم. این‌ها در بُعد داخلی است؛ یعنی در بُعد داخلی یکی تجربه تاریخی است و دیگری امنیت ملی و حفظ نظام و سوم پیشبرد اهداف و آبادانی و توسعه کشور. در بُعد خارجی هم تأکید دارد که وحدت عامل مقابله با دشمنان است. ما دشمنان زیادی داریم و عقل سیاسی اقتضای کند در مقابل این دشمن متحد باشیم. یکپارچه باشیم و باعث تفرقه در داخل نباشیم. ایشان معتقد است که وحدت عامل قدرت است و چون عامل قدرت است، باعث نظم و امنیت و مقابله با دشمنان و هم منجر به آبادانی و توسعه کشور می‌شود

شیعی نیست. از نظر امام خمینی لایه و محور اصلی هویت اسلام شیعی است و عناصر اصلی اسلام شیعی هم «عدالت» و «عرفان و معنویت» می‌باشد. این‌ها مبتنی بر آن فطرت بشری است و چون مبتنی بر فطرت بشری است، اگر خوب تبلیغ بشود، می‌تواند دیگران را جذب و جمع و یکپارچه کند. بر این اساس امام می‌فرماید اگر نگاه ما اسلامی انسانی باشد که در واقع جوهره هویت ایرانی را هم شکل می‌دهد، می‌توانیم یک نوع وحدت ملی را در ایران شکل بدهیم. افراد و گروه‌ها و مذاهب و اقلیت‌های مختلف حول همین هویت شکل بدهیم و آن‌ها را تقویت کنیم. امام در سخنان خود راهکارهایی را هم مطرح می‌کند که یکی از راهکارها این است که ما خودمان و اسلام و آن جوهره اسلام شیعی را بشناسیم و با جوهره فطری و انسانی اسلام آشنا بشویم و آن‌ها را رشد و ترویج کنیم و تعلیم بدهیم تا مبتنی بر آن‌ها یک جامعه متحد و یکپارچه مبتنی برسیدن به آن فطرت انسانی تشکیل شود. این‌ها بحث‌هایی است که امام مطرح کرد. راجع به هویت بحث‌های زیادی است؛ اما آن چیزی که مرتبط با وحدت می‌شود، می‌توانیم بگوییم که هویت جوهره وحدت است و از نظر امام آن جوهر همین ارزش‌های انسانی و فطری اسلام شیعی می‌باشد و اگر خوب تبلیغ بشود، می‌تواند پایه وحدت در جامعه ایران باشد.

مسئولان نظام از چه راهی و چگونه می‌توانند وحدت ملی را در جامعه حفظ کنند؟ نگاه حضرت امام در این زمینه چه بود؟

امام بخشی را مطرح می‌کرد و روی آن چندین بار تأکید فرمود و آن عقلانیت سیاسی است. می‌فرماید اساساً وحدت یکی از الزامات عقلانیت سیاسی است؛ یعنی کسی که کشوری را اداره می‌کند، برای اینکه انسجام و قدرت کشور حفظ بشود و با دشمنان مقابله کند، عقلانیت سیاسی اقتضا می‌کند وحدت ملی را تقویت کند. یکی از راهکارهای ایجاد وحدت پذیرش اقلیت‌هاست و با سلاقی مختلف است. جامعه یکدست نیست و سلاقی مختلفی دارد. افراد بشر باهم دیگر متفاوت هستند؛ حاکم جامعه باید این تفاوت‌ها را بپذیرد و بداند که همگی نمی‌توانند به یک فکر و اندیشه باشند و پس از این پذیرش زمینه‌های مشترک تعریف بشود و بتواند وحدت را در سطوح مختلف ایجاد کند. لازمه همه این‌ها این است که هدف کلان به هدف‌های کوچک‌تر خرد بشود و هدف‌های کوچک‌تر مبنای قرار بگیرد و جامعه حول یک هدفی بزرگ شکل بگیرد و وحدت ملی ایجاد بشود.

*** در پایان اگر مطلب خاصی یا توصیه‌ای در زمینه ایجاد وحدت و انسجام ملی دارید، آن را به عنوان حسن ختام گفت و گویان بفرمایید.**

**** در پایان سخنان امام خمینی را یادآور می‌شوم که فرمود: «وحدت کلمه رمز پیروزی است.» وحدت ملی می‌تواند انقلاب را به مقصد نهایی خودش برساند. باید تلاش کنیم همه با تقویت وسعت نظر و تقویت گفت‌وگو و محور قرار دادن مصالح و منافع ملی و رفع یکسری مشکلاتی که این وحدت را دارد تضعیف می‌کند، بتوانیم آن وحدت مدنظر را داشته باشیم و آن را تقویت کنیم و به آن پیروزی مدنظرمان برسیم.**

وجوب و لزوم وحدت ملی در دیدگاه امام خمینی



محمد رجبی نژاد

در يك متقابل در خصوص موضوعات مشترك، حول مصالح اسلامی است.

در سطح ملی نیز وحدت به این معناست که همه شهروندان یک کشور، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، از هر دین، مسلک، زبان و نژاد، در همه امور اساسی به ویژه سیاست خارجی در برابر بیگانه متحد باشند و وطن خود را حفظ کنند و در اختلافاتی که دارند بیگانگان را دخالت ندهند و حل و فصل آن را به خردمندان خود واگذار کنند. (آقابخشی و افشاری راد، ص ۴۴۴؛ خسروی، ص ۳-۴)

وقتی در محیط داخلی سخنی از وحدت به میان می آید، نه تنها به معنی وحدت تفکر یا سلیقه است، بلکه به معنی وحدت عمل در زمینه منافع ملی، اسلامی و قانون اساسی است؛ چیزی که امروزه از آن به «وفاق اجتماعی» و یا «انسجام داخلی» و یا «وحدت ملی» یاد می شود.

واژه «ملی» و «ملت» نیز در اندیشه امام خمینی بسیار شاخص است و بر آن تأکید شده است. درست است که ایشان بارها واژه امت (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۴۷، ۳۱۶ و...)، امت پیامبر اسلام (همان، ص ۳۱۲، ۳۱۸ و...)، یا امت واحده را به کار برده اند؛ اما به مراتب بر واژه و مفاهیم ملت (همان، ج ۳، ص ۲۹۷؛ ج ۵، ص ۱۹۹؛ ج ۱۴، ص ۶۱ و...)، ملت خدایی (همان، ج ۱۳، ص ۱۰۷؛ ج ۱۵، ص ۴۰۳ و...)، ملت صدر اسلام (همان، ج ۶، ص ۵۰۴؛ ج ۱۱، ص ۴۵۲؛ ج ۱۸، ص ۱۴۰) و... نیز تأکید کرده است.

واژه ملی نزدیک به ۸۰۰ بار در «صحیفه امام»، ۱۰ بار در «ولایت فقیه»؛ همچنین واژه ملیت ۱۱۵ بار در «صحیفه امام»، و واژه ملت در مجموعه آثار امام خمینی بیش از ۱۴۶۹۳ بار به کار رفته است. کسی که در درجه اول یک شخصیت دینی و عالم و مرجع مذهبی است؛ اما این واژگان در دایره واژگانی ایشان فراوان دیده می شود. آن هم با صفت های ارزشی و اعتقادی؛ چنانچه می فرمایند: ملت واحده و ملت نمونه (همان، ج ۲۰، ص ۲۴۱)، ملت مؤمن (همان، ج ۱۴، ص ۴۸۲)، ملت اسلامی (همان، ج ۱، ص

«یک پارچگی و اجتماع پرشور مردم و حضور در صحنه های گوناگون».

اهمیت برونی وحدت ملی از آن جهت است که امام خمینی حفظ وحدت ملی و حضور آحاد و اقشار مردم در صحنه را موجب رفع فشارهای خارجی می دانست. این که انقلاب چنان که برخی از دشمنان و مخالفان انقلاب تبلیغ می کردند، تنها انقلاب مذهبی و شیعی نیست؛ برای همه ملت ایران است، چه شیعه و چه سنی، چه مسلمان و چه غیر مسلمان. برخی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی را تنها برای شیعیان دانسته و توطئه می کردند؛ امام خمینی برای خنثی کردن این توطئه، بر اسلامی بودن انقلاب اصرار می ورزید، و برای همین مسئله وحدت اسلامی و امت اسلامی را پی در پی در سخنان و پیام های خود به ویژه پیام های ایشان برای حجاج بیت الله مطرح، و پخش سخنان تفرقه آمیز در رسانه های گروهی، از جمله رادیو و تلویزیون را به شدت منع می کرد.

این یادداشت در صدد است که وحدت ملی در سیره نظری و عملی امام خمینی را بررسی و تبیین نماید.

وحدت ملی در مفهوم

وحدت به معنای یکی بودن، یگانه بودن، یک دست شدن، همبستگی و پیوستگی آمده است (دهخدا، ج ۱۴، ۲۰۴۵۲) وحدت و اتحاد، امری انسانی و برخاسته از ذات و سرشت انسان است که برای رسیدن به اهداف مشترک و عمومی، در برابر مفاهیمی نظیر کثرت، پراکندگی، اختلاف، تفرقه، گروه گرایی و واگرایی به کار می رود. (آقائوری، ص ۱۷) وحدت مسلمانان به معنای متشکل شدن مسلمانان در صفی واحد، در برابر دشمنان اسلام و اهتمام برای رسیدن به نوعی یگانگی در منافع و اهداف و تقریب در باورهای دینی، از سوی کسانی است که با همه اجتهادات مختلف، مشترکات بسیاری دارند. (همان، ص ۱۸؛ مطهری، ج ۲۵، ص ۲۶)

در ضمن «وحدت امت اسلامی» به معنی برداشتن مرزهای جغرافیایی نیست، بلکه به معنی وحدت عمل و

اشاره

وحدت و انسجام از مسائل مهم و مؤکد دین اسلام است که در قرآن و روایات ائمه معصومین (ع) به آن سفارش شده، و به همان سان از تفرقه و اختلاف نهی شده است. بر همین اساس امام خمینی نیز به این مسئله توجه ویژه داشت. بر وحدت ملی در داخل کشور بسیار سفارش می کرد؛ تا آنجا که به راحتی می توان وحدت ملی را از اصول اندیشه ایشان دانست.

در این شماره از سلسله نوشتارهای اصول اندیشه امام خمینی، به تبیین وحدت ملی از دیدگاه ایشان خواهیم پرداخت.

مقدمه

همبستگی برای رسیدن به اهداف مشترک و عمومی برخاسته از سرشت و عقلانیت انسان است که همه ادیان و مذاهب نیز بر آن تأکید داشته اند. بیشتر از همه دین اسلام بر وحدت امت اسلامی سفارش کرده است. در قرآن و روایات ائمه معصومین (ع) همان سان که به یکرنگی و وحدت سفارش شده، از تفرقه و اختلاف بین امت اسلامی نیز نهی شده است. بر همین اساس وحدت و همگرایی از ارکان اندیشه امام خمینی است. از نظر ایشان وحدت نه به عنوان یک نیاز مردم مسلمان ایران که به منزله نیاز همیشگی مسلمانان جهان به شمار می آید، از دیدگاه ایشان، وحدت و همدلی مردم و نیروهای انقلابی همان گونه که در روند انقلاب اسلامی ایران از اهمیت بسزایی برخوردار بوده، در حفظ نظام جمهوری اسلامی ایران نیز دارای اهمیت فراوانی است. در اندیشه امام خمینی، وحدت ملی دارای دو سویه درونی و بیرونی است. اهمیت درونی از آن زوی که وحدت ملی، هم در پیروزی انقلاب نقش داشته است؛ و هم ضامن حفظ دستاوردهای آن به شمار می آید. امام خمینی همواره رمز پیروزی و بقای انقلاب را در دو چیز می دانست: کلمه توحید؛ یعنی «انگیزه الهی داشتن و مقصد عالی را حکومت اسلامی دانستن»، و وحدت کلمه؛ یعنی

۲۰۰؛ ج ۲، ص ۳۲۲؛ و...، ملت مسلمان (همان، ج ۱، ص ۱۴۵)، ملت متحد (همان، ج ۱۴، ص ۸۷) و... حتی پیروان پیامبر در صدر اسلام را، ملت صدر اسلام می‌نامد. (همان، ج ۶، ص ۵۰۴؛ و...)

این کاربردها و نمونه‌های مشابه دیگر، در زبان و بیان امام خمینی حاکی از این است که ایشان علاوه بر اعتقاد به وحدت، بر مبنای مقتضیات زمانه، الزامات سیاسی و نیازهای امروز انسان‌ها نیز سخن می‌گوید. از این‌رو می‌توان گفت ایشان در عرصه سیاست‌ورزی عقلانیت‌گرا و مبتنی بر عقلانیت سیاسی است.

عقلانیت سیاسی به ما می‌گوید برای رسیدن به اهداف مشترک در این عرصه، نیاز به وحدت و همبستگی با دیگران است. پس کنش سیاسی در راستای تحقق وحدت و بقای جامعه، کنشی عاقلانه است که امام خمینی نیز بر این تأکید کرده است:

«عقل سیاسی اقتضای می‌کند که ما امروز با آن اشخاصی که در رویه هم حتی با ما مخالفت دارند، لکن در اصل مقصد با ما موافق اند، با ملت موافق اند، مسیرشان مسیر ملت است؛ عقل سیاسی اقتضای می‌کند که ما امروز دست از تمام این اختلافات برداریم، تا این مملکت را آرام کنیم و این مقصد اصلی که ما داریم، و آن اینکه اسلام در این مملکت پیاده بشود و جمهوری اسلامی با محتوای حقیقی خودش در اینجا پیاده بشود، موفق بشویم ان شاء الله. من به همه، به همه آنها عرض می‌کنم که شما دست از اختلافات بردارید. این طور نباشد که هر کدام در یک اجتماعی که پیدا کردید بر ضد دیگران صحبت کنید. این طور نباشد که هر کدام قلم به دست گرفتید بر ضد دیگران قلم‌فرسای کنید.» (همان، ج ۱۴، ص ۱۹۲)

پس از دیدگاه امام خمینی یکی از پایه‌های وحدت ملی در کشور عقلانیت سیاسی است.

وحدت در قرآن و احادیث

در قرآن کریم آیات بسیاری بر وحدت سفارش می‌کند. از جمله: واعصموا (نساء، ۱۶۴)؛ تعاونوا (مائده، ۲)؛ اصلحوا (نساء، ۱۶۴)؛ اصلاح بین الناس (نساء، ۱۱۴)؛ الف بینهم (انفال، ۶۳)؛ امة واحدة (انبیاء، ۹۲)؛ امة وسط (بقره، ۱۴۲)؛ حزب الله (مجادله، ۲۲)؛ صبغة الله (بقره، ۱۲۸)؛ اخوة (حجرات، ۱۰)؛ و...

از طرفی یکی از نخستین اقدامات رسول خدا (ص) برقراری پیوند برادری بود که پس از هجرت به مدینه باعث تقویت روحیه جمعی و الفت میان مسلمانان گردید. همچنین در آغاز نظامنامه‌ای که به عنوان قانون اساسی دولت نوپای اسلامی، میان قبایل مدینه تدوین شد، از تعبیر «امت واحده» برای مسلمانان استفاده شد که از مبنایی‌ترین مفاهیم سیاسی-دینی اسلام بود و چارچوب اساسی سیاست اسلامی را معین می‌کرد. (رسول جعفریان، ص ۸۰) پس از پیامبر (ص) نیز وحدت مسلمانان و دوری از تفرقه، نزد اهل بیت (ع) به صورت یک هدف دنبال شد. (آقائوری، ص ۶۱) و این راهبرد از روزهای نخستین پس از رحلت پیامبر (ص)، با همه افزایش تفرقه میان مسلمانان، به صورت تلاش‌های وحدت‌طلبانه، نمود بارزی داشت. سیره امام علی (ع) در رویارو شدن با خلفای سه‌گانه پس از رحلت پیامبر (ص)، نشان‌دهنده عزم آن حضرت در حفظ وحدت میان مسلمانان و یکپارچگی حکومت اسلامی بود. بیشتر عالمان و مراجع شیعه و سنی معاصر نیز، کم‌وبیش، تلاش کرده‌اند که زمینه نزدیکی و الفت و وحدت بین مسلمانان را هموار کنند؛ و در داخل سرزمین‌های اسلامی نیز وحدت ملی را تقویت نمایند. کسانی همچون آیت‌الله العظمی سید حسین طباطبایی بروجردی، از مراجع تقلید بزرگ شیعه و شیخ محمود شلتوت، رئیس الازهر و مفتی اعظم مصر، پیگیر وحدت و لزوم همگرایی و همدلی امت اسلامی بوده‌اند که نتیجه این تلاش‌ها تشکیل دارالتقریب بود. در همین راستا سال ۱۳۴۸، سازمان همکاری اسلامی

با هدف ایجاد همکاری و تفاهم اسلامی و استحکام پیوندهای برادری و دوستی میان کشورهای مسلمان تأسیس شد. (فوزی، ص ۱۷)

اهتمام امام خمینی به مسئله وحدت در جریان مبارزه علیه رژیم پهلوی که منجر به پیروزی انقلاب اسلامی در ایران شد، و تشکیل و حفظ نظام نوپای جمهوری اسلامی، به روشنی گویای نقش تأثیرگذار وحدت اسلامی و وحدت ملی در امر مبارزه و تشکیل نظام و ادامه حیات آن است.

امام خمینی از منظر شرعی، وحدت را نه یک امر مستحب، بلکه واجب شرعی خوانده و باواژه‌های «تکلیف»، «واجب» و «باید»، وظیفه‌پیروان اسلام را روشن کرده است. (صحیفه، ج ۶، ص ۸۳-۸۲؛ ج ۱۵، ص ۴۸۱؛ ج ۲۰، ص ۷۹) این نشان می‌دهد از دیدگاه ایشان وحدت راهبرد (استراتژیک) است، نه راهکار و ترفند (تاکتیک). وحدت ملی تنها یک ابزار مصلحتی برای پیشبرد اهداف و مقاصد سیاسی انقلاب اسلامی نبوده است؛ بلکه جوهره آن برگرفته از اصول و تعالیم قرآنی و دینی بوده است. از دیدگاه امام خمینی وحدت ملی برای حفظ کشور، به غارت نرفتن منافع ملی، انسجام و اتحاد اسلامی، برای حفظ عزت مسلمین و ضربه نخوردن اسلام و قرآن، و اتحاد جهانی بین مستضعفین برای مبارزه با استکبار بوده است.

دلایل تلاش برای وحدت ملی

۱. اقتضای عقل فطری

عقل یک نیروی فطری و طبیعی در وجود انسان است که با آن درست را از نادرست، حق را از ناحق، راه را از بی‌راه و... شناخته و بر اساس مختار بودن، اراده می‌کند و تصمیم می‌گیرد. این بُعد نظری عقل است؛ اما عقل بعد عملی نیز دارد. بدین معنا که پس از تشخیص راه، به انتخاب آنچه عقل پسند و مورد رضایت عقل است، دست می‌زند.

حال به اقتضای عقل فطری یا بدیهی؛ وحدت و اتحاد یک ضرورت حیاتی و انسانی و مفید برای ادامه حیات است. یعنی بقا و پیشرفت سالم بشر، جز با وحدت و همدلی و همکاری برای تحقق اهداف جمعی میسر نیست. امام خمینی از این امر به عنوان اقتضای عقل و خرد انسانی یاد کرده و به روشنی می‌گوید:

«عقل اقتضای می‌کند که وقتی عده‌ای مخالف داریم، خودمان مخالفت‌مان را کنار بگذاریم تا با وحدت کلمه این مملکت برسد به آنجا که همه دل‌مان می‌خواهد.» (صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۰۴؛ ج ۱۹، ص ۴۰۸)

از دیدگاه امام خمینی مفهوم عقل در اینجا همان عقل فطری انسانی است که در همگان کم‌وبیش وجود دارد. یعنی قدرت تشخیص سره از ناسره، حق از باطل و... پس انسان عاقل می‌فهمد که تحقق و انجام امور جمعی و مشترک - به‌ویژه با وجود دشمن مشترک - جز با اتحاد و وحدت ملی میسر نیست و پیشرفت و پیشبرد کارها تنها با همبستگی است.

۲. اقتضای عقل سیاسی

در تدبیر امور جمعی و اداره سرنوشته عمومی، نتیجه‌ای که به سود همگان باشد، جز با کنش سیاسی خردمندانه میسر نیست. برای همین امام خمینی تلاش برای وحدت ملی را اقتضای خرد سیاسی می‌داند:

«عقل سیاسی اقتضای می‌کند که ما امروز با آن اشخاصی که در رویه هم حتی با ما مخالفت دارند، لکن در اصل مقصد با ما موافق اند، با ملت موافق اند، مسیرشان مسیر ملت است؛ عقل سیاسی اقتضای می‌کند که ما امروز دست از تمام این اختلافات برداریم، تا این مملکت را آرام کنیم و این مقصد اصلی که ما داریم، و آن اینکه اسلام در این مملکت پیاده بشود و جمهوری اسلامی با محتوای حقیقی خودش در اینجا پیاده بشود، موفق بشویم.» (همان، ج ۱۴، ص ۱۹۲)

۳. وجود دشمن مشترک

زمانی که دشمن مشترک وجود دارد، هر خرد و خردمندی می‌پذیرد که باید دست‌به‌دست هم داد و در برابر دشمن

ایستاد. در غیر این صورت دشمن بر تک‌تک آنها غلبه کرده و از بین خواهد برد. امام خمینی بر این مسئله توجه ویژه داشت و بارها بر آن تأکید کرده است:

«یک مسئله عقلایی است که شما وقتی که همه‌تان مسلمان هستید، همه‌تان بنادارید که این نهضت ان شاء الله اسلامی پیش برود، اکثریت با شماست، یعنی یک اکثریت قاطع با شماست، لکن اختلافات اسباب این نشود که حتی اختلاف با هم داشته باشید در مقابل آنها، اگر متحد در مقابل آن تپیی که دشمن اصل انقلاب و دشمن اصل اسلام است، در مقابل آنها مجتمع باشید، آنها هیچ کاری از آنها دیگر بر نمی‌آید.» (همان، ج ۹، ص ۵۴۵؛ ج ۱۱، ص ۱۱۹-۱۱۸؛ ج ۱۶، ص ۲۸۸؛ ج ۱۹، ص ۲۵۶؛ و...)

۴. اصل حفظ و تداوم ارزش‌های پذیرفته شده

حفظ و ادامه هر حرکت و ارزش‌هایی نیازمند همبستگی و خواست همگانی است. شماری از افراد یا چند گروه اجتماعی و سیاسی به تنهایی توانایی نگهداری و ادامه آنها را نخواهد داشت و امام خمینی به خوبی این رادرک کرده و بر آن تأکید داشت. چنانچه می‌فرمود:

«تمام جناح‌ها با هم بشوند. سازمان واحد باشد. یک حزب الهی در مقابل «حزب رستاخیز» - حزب خدا، حزب الله. همه با هم باشید، همه با هم صحبت کنید، همه با هم قیام کنید، همه با هم قعود کنید. هر دسته‌ای علی‌حده و آن برای خودش و آن برای خودش، غلط است امروز.» (همان، ج ۳، ص ۳۹۵؛ ج ۵، ص ۵۴-۵۳ و ۲۱۰؛ ج ۷، ص ۲۵۱؛ و...)

۵. اصل توسعه و رشد

رشد، توسعه و پیشرفت همه‌جانبه هر جامعه و کشوری نیازمند آرامش و امنیت است تا در آن همه با خیال راحت کار کرده و سرمایه‌گذاری نمایند. هر امنیتی هم نیازمند وحدت و همبستگی است. سازندگی و شکوفایی به تنهایی امکان‌ناپذیر است. در وحدت و همدلی و همکاری صمیمانه جمعی است که سازندگی و پیشرفت به‌وجود می‌آید. همانگونه که امام خمینی هم بر آن توجه داشت و سفارش می‌کرد:

«توقع این نیست که یک همچو خرابه‌ای که در طول پنجاه سال... بوده است، بشود با یک روز و ده روز و یک سال و دو سال درستش کرد. و بتواند یک قشر این کار را بکنند... این امکان ندارد. یا شما بتوانید؛ این هم امکان ندارد. یا قشر دیگر بتواند. نه، همه باید بکنند. همان طوری که برای برانداختن این نسل [دشمن پهلوی] از این زمین همه شرکت کردید و اگر همه نبودید نمی‌شد، برای ساختن ایران، که الان کار بسیار مشکلی است، همه باید کمک بکنید. همه باید با هم دست به هم بدهید و با هم کار بکنید... همه با هم باشیم تا بتوانیم کار را به انجام برسانیم.» (همان، ج ۶، ص ۲۴۰ و ۳۹۴؛ ج ۷، ص ۲۵۱ و ۵۲۳؛ و...)

۶. راهبرد رسیدن به پیروزی

انسان در هر کاری در پی پیروزی است و رسیدن به هدف، و این خودبخود و به تنهایی ممکن نیست. هر پیروزی در ارتباط با دیگران است. به‌ویژه اگر یک حرکت و کار اجتماعی باشد. اگر همکاری و همبستگی دیگران نباشد و تلاش خوب هم‌نوعان نباشد، کاری به سرانجام نخواهد رسید. پیروزی و استقلال در گرو وحدت و یکپارچگی است. برای همین امام خمینی از دو عامل مهم به‌عنوان رمز پیروزی یاد می‌کند: الف - ایمان و باور به هدف و راه؛ ب - وحدت کلمه و اتفاق نظر در هدف و مقصد: «رمز پیروزی شما اول ایمان شماست، و بعد وحدت کلمه. این دو مطلب را حفظ کنید.» (همان، ج ۶، ص ۳۱۰-۳۱۱؛ ج ۱۴، ص ۲۱۷؛ و...)

آسیب‌ها و موانع وحدت ملی

وحدت و همبستگی ملی نیز مانند همه اهداف عالی انسانی، آفت‌ها و موانعی دارد و رسیدن به آن بدون میان‌بردن موانع آن، دشوار است. امام خمینی در درجه نخست غفلت و دوری مسلمانان از اسلام اصیل را مهم‌ترین آسیب وحدت می‌دانست. به عقیده ایشان، نبود درک درست از اسلام و

سیدصدرالدین موسوی:

در دیدگاه امام «وحدت کلمه» از رموز پیروزی و بقاء انقلاب اسلامی است

بقا و تداوم انقلاب در گرو مشارکت همه جریانات فکری در روند مدیریت امور کشور است



دکتر سیدصدرالدین موسوی دکترای علوم سیاسی دارد و دانشیار گروه اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی است. در این گفت‌وگو از ایشان پرسیدیم که نقش وحدت در رفع مشکلات کشور چیست و روش مدیریتی امام خمینی در راستای وحدت ملی در جامعه چگونه بود.



(صحیفه امام، ج ۲۱: ۴۰۴). بر این اساس وحدت میان دولت و ملت و وحدت میان جریان‌های سیاسی از اصولی است که می‌تواند به بقای نظام اسلامی کمک کند. طبیعی است که وحدت ملزومات خاص خود را دارد. گفتمان‌های حاضر در سپهر سیاسی ایران در وهله اول بایستی یکدیگر را به رسمیت بشناسند. در این صورت، رابطه میان-گفتمانی در ساحت سیاسی به سمت یک رابطه آگونیستی سوق پیدا خواهد کرد و غیرت‌سازی بر اساس دال‌های خالی هر گفتمانی در رقابت‌های میان-گفتمانی منجر به رابطه آنتاگونیستی نخواهد شد. اگر این رابطه محقق شود، در صورت هژمونیک شدن یک گفتمان، گفتمان‌های رقیب نه تنها بر خوردهای خصمانه و مخرب با گفتمان هژمون نخواهند داشت، بلکه تلاش خواهند کرد در چارچوب منافع ملی به نقد سازنده او بپردازند و از تخریب پرهیز کنند. منفعت دیگر این رویکرد در ساحت سیاسی آن است که ما با مشارکت حداکثری مردم در صحنه‌های سیاسی روبرو خواهیم بود. مشارکت سیاسی به نوبه

ضرورت و اهمیت وحدت ملی در نظر حضرت امام خمینی (ره) را بیان بفرمایید.

ضرورت و اهمیت وحدت ملی از منظرهای گوناگونی می‌تواند مورد مطالعه قرار گیرد. آنچه در این گفتار مدنظر است، عمدتاً تبیین دیدگاه امام خمینی به این مسئله هست، بنابراین با تکیه بر میراث گفتاری و یا نوشتاری ایشان بایستی این مسئله تبیین شود. انقلاب اسلامی واقعیتی است که پیش روی ما قرار دارد، امام خمینی بارها یکی از دلایل عمده پیروزی انقلاب را «وحدت کلمه» ذکر کردند. طبیعی است که اهداف سیاسی-اجتماعی بدون وحدت ملی قابل حصول نیستند. گفته می‌شود که عامل موجهه یک پدیده اجتماعی، عامل میقیه آن هم هست. امام صراحتاً در وصیت‌نامه خود به این گزاره اشاره می‌کنند. در دیدگاه امام خمینی «وحدت کلمه» یکی از رموز پیروزی و بقاء انقلاب اسلامی است: «بی‌تردید رمز بقاء انقلاب اسلامی همان رمز پیروزی است». «فراموشی هدف و تفرقه و اختلاف» در مقابل «رمز پیروزی و بقاء آن است»

گمان به انحصار آن در احکام عبادی و دعاها و غرق شدن در عقاید باطل و خرافات (همان، ج ۲، ص ۲۵۵؛ ج ۳، ص ۲۲۷؛ ج ۱۸، ص ۸۹۸) و برجسته کردن موارد اختلاف‌انگیز میان فرقه‌های مذهبی، از سوی دشمنان، زمینه‌ساز نابودی اسلام بوده است. (همان، ج ۱، ص ۳۷۶؛ ج ۹، ص ۳۱۲) در این نگرش، زمامداران فاسد و جاه طلب نیز یکی از موانع عمده وحدت محسوب می‌شوند. از نظر امام خمینی بیشتر زمامداران کشورهای اسلامی، یا از حقایق دین بی‌خبرند و یا دست‌نشانده استعمارند؛ در نتیجه به آسانی در خدمت استعمارگران قرار می‌گیرند (همان، ج ۱، ص ۳۷۳؛ ج ۲، ص ۲۵۳؛ ج ۹، ص ۵۴۶) و به جای تأکید بر منافع مسلمانان، متمرکز بر خواسته‌ها و امیال شخصی خود بوده و همچون عامل تفرقه، عمل می‌کنند. همان، ج ۷، ص ۳۹۳؛ ج ۲۱، ص ۴۴۸) از سوی دیگر، استعمار و قدرت‌های استکباری از مهم‌ترین عوامل خارجی تفرقه در جهان اسلام محسوب می‌شوند. از نگاه امام خمینی، دولت‌های استعماری با همکاری عمال خائن و سران سازش کار کشورهای اسلامی به جنگ‌های فرقه‌ای و قومی منطقه دامن می‌زنند و انسجام اجتماعی و فکری مسلمانان را ضعیف و میان افشار مختلف همچون روشنفکر، تحصیل‌کردگان، روحانیان و دیگر طبقات، اختلاف و چنددستگی ایجاد می‌کنند. (همان، ج ۱، ص ۲۲۴ و ۳۳۶)

به اعتقاد ایشان یکی از ابزارهای غرب برای ایجاد این چنددستگی، ترویج قوم‌گرایی و ملی‌گرایی بر مبنای وابستگی‌های نژادی است. (همان، ج ۱، ص ۳۷۸-۳۷۷؛ ج ۱۲، ص ۳۳۴؛ ج ۱۳، ص ۸۷؛ ج ۱۵، ص ۲۴۰ و ۲۴۴) دولت‌های استعماری به دلیل ترس از وحدت مسلمانان، با برنامه‌ریزی و توطئه، به ایجاد تفرقه میان مسلمانان اقدام می‌کنند و این خواسته را با استفاده از تبلیغات گسترده در میان توده‌ها پیگیری می‌کنند. (همان، ج ۱۳، ص ۱۳۲) ایشان مرز و قومیت و گروه را در چارچوب جامعه اسلامی بی‌معنای دانست و معتقد بود ایجاد اختلافات مذهبی در جامعه اسلامی، از جمله جنایت‌هایی است که بدخواهان اسلام، مرتکب شده‌اند. (همان، ج ۹، ص ۳۵۱)

نتیجه

مراجعه به آثار امام خمینی نشان می‌دهد وحدت ملی و انسجام اسلامی از مسائل مهم و مورد تأکید امام خمینی بوده است که پیاپی در سخنان خود به آنها سفارش کرده‌اند. هم به مسئله وحدت ملی بین عموم اقشار ملت، اقلیت‌های قومی و مذهبی، و هم به مسئله انسجام اسلامی بین ملت‌های مسلمان سفارش کرده‌اند. به باور ایشان مهم این است که در عین کثرت، وحدت باشد. یعنی هر چند اختلاف نظر است؛ ولی این مسئله نباید باعث دشمنی گردد. در جایی که منافع کشور مطرح است، باید متحد شد.

امام خمینی همه مردم ایران را از هر نژاد و زبان و مذهب به حفظ وحدت ملی فراخوانده؛ همانگونه مسلمانان را نیز به انسجام اسلامی دعوت کرده است. در اندیشه و نگرش امام خمینی که نشأت گرفته از دین اسلام است، مسلمانان، هم امتی واحد هستند؛ و هم بر مبنای اقتضائات روزگار با توجه به سرنوشته مشترک خویش در چارچوب مرزهای اعتباری جغرافیایی (ملی) به سر می‌برند. با بررسی تحلیلی اندیشه‌های امام خمینی درمی‌یابیم که مسئله وحدت و انسجام ملی نیز چونان سایر گونه‌های وحدت و همبستگی، بر مبنای الزامات سیاسی و اقتضائات محیطی، ضرورتی است که هم مبتنی بر شواهد و بر اهین عقلی است و هم مبتنی بر براهین شرعی است.

با این همه توجه و دقت و سفارش به وحدت ملی، می‌توان آن را از اصول اندیشه‌های امام خمینی دانست.

خود رابطه میان دولت و ملت را تقویت می کند و از شکاف دولت-ملت می کاهد؛ به عبارت دیگر وحدت میان دولت و ملت ارتباط زیادی با به رسمیت شناختن گفتمان های مختلف سیاسی حاضر در سپهر سیاسی ایران دارد.

البته شکاف دولت-ملت صرفاً جنبه سیاسی ندارد، بلکه عوامل اقتصادی نقش تعیین کننده ای در تقویت و یا تضعیف رابطه میان دولت و ملت دارد. فاصله طبقاتی و عدم توجه به اقشار آسیب پذیر می تواند شکاف میان دولت و ملت را افزایش دهد. یکی از راهکارهای امام برای جلوگیری از ایجاد شکاف میان دولت و ملت، خدمت به محرومان است که در وصیت نامه ایشان ذکر شده است: «وبه مجلس و دولت و دست اندران توصیه می نمایم که قدر این ملت را بدانید و در خدمتگزاری به آنان خصوصاً مستضعفان و محرومان و ستمدیدگان که نور چشمان ما و اولیای نعم همه هستند و جمهوری اسلامی رهاورد آنان و با فداکاری های آنان تحقق پیدا کرد و بقای آن نیز مرهون خدمات آنان است، فروگذار نکنید» (وصیت نامه امام خمینی).

🏠 وحدت در رفع مشکلات کشور چگونه می تواند ایفای نقش کند؟

طبیعتاً، حضور سلیقه های مختلف زمینه را برای مشارکت رویکردهای گوناگون و تضارب افکار در آسیب شناسی مشکلات از یک طرف و ارائه راه حل برای این مشکلات از طرف دیگر فراهم می آورد. بعلاوه حضور سلیقه های متفاوت در سپهر سیاسی و در روندهای تصمیم سازی و تصمیم گیری، سرمایه اجتماعی کشور را تقویت می کند. در یک رابطه دیالکتیکی میان مردم و مسئولین این فرایند باعث تقویت اعتماد عمومی، مشارکت اجتماعی، انسجام اجتماعی، تعهد و مسئولیت اجتماعی می شود. انسجام اجتماعی است زمانی حاصل می شود که سلیقه های مختلف در چارچوب قانون در فرایندهای ملی مشارکت کنند. مشارکت به نوبه خود زمینه مسئولیت اجتماعی را فراهم می کند، چرا که تصمیم گیرندگانی که از جریان های متفاوت در فرایند تصمیم گیری شرکت می کنند نمی توانند در قبال تصمیم خود بی مسئولیت باشند. این فرایند در مرحله بعد منجر به تقویت انسجام اجتماعی می شود. انسجام اجتماعی وحدت ملی را تقویت می کند و غایت این فرایند تقویت سرمایه اجتماعی است که به نوبه خود مقوم امنیت ملی است. در زمینه مشارکت گروه های مختلف در فرایند سازندگی و تصمیم گیری پس از پیروزی انقلاب نیز امام بروحدت و مشارکت همه اقشار تأکید داشتند:

«باید به همت همه باشد یعنی یک قشر که نمی تواند بسازد، همان طور که این نهضت را اگر یک قشر می خواست که به آخر برساند، نمی شد، همه اقشار وقتی با هم شدند این سد شکسته شد از اینجا به بعد هم باید همه اقشار با هم باشند تا بتوانند این بار را به آخر برسانند و این نهضت را به آخر، ... این وحدت کلمه باید محفوظ بماند که اگر خدای نخواست این وحدت کلمه از دست برود و خدای نخواست به شکست برگردیم تا آخر دیگر ایران روی خوش به خودش نخواهد دید بنابراین همه ما موظف هستیم که این نهضت را حفظ کنیم و وحدت کلمه را حفظ کنیم.» (صحیفه امام، ۳: ۳۱۷)

امام همچنین معتقد بودند که «تا این روح تعاون و تعهد در جامعه برقرار است کشور عزیز از آسیب دهر ان شاء الله تعالی مصون است» (وصیت نامه الهی - سیاسی)؛ بنابراین وحدت هم می تواند عامل بقای نظام سیاسی باشد و هم می تواند با ایجاد اجماع میان گفتمان ها و جریان های سیاسی حاضر در سپهر سیاسی ایران به حل مشکلات کمک کند. شاید یکی از دلایلی که تاکنون بعضی از مشکلات لاینحل مانده اند، عدم توفیق گفتمان های سیاسی برای دستیابی به اجماع بر سر موضوعات مختلف باشد؛ به عبارت دیگر، فهم گفتمان ها از مسائل و در نتیجه راه حل ارائه شده توسط آن ها بعضی مواقع در دو جهت کاملاً مختلف می باشد. به منظور حل این مشکل، مفهوم وحدت می تواند راهگشا باشد؛ به این معنا که حاملان گفتمان های مختلف بایستی برای ایجاد وحدت یکدیگر را به رسمیت بشناسند، به گفتگو بنشینند و بر سر مدلول های مفاهیم کلیدی مؤثر در سرنوشت مردم به اجماع برسند. در این صورت، می توانند از تشتت مدلولی مفاهیم بکاهند و راه را برای تصویب قوانین اجماعی هموار سازند. وحدت هم از الزامات دستیابی به قوانین اجماعی است و هم مقوم آن است.

🏠 روش مدیریت و رفتاری امام خمینی (ره) در راستای وحدت ملی در جامعه چگونه بود؟

همان گونه که در فرایند انقلاب، با پیوستن همه جریان های فکری به جریان اصلی انقلاب به رهبری امام خمینی، انقلاب به پیروزی رسید، بقاء و تداوم انقلاب در گرو مشارکت همه جریان های فکری در روند مدیریت امور کشور است. البته ایجاد وفاق ملی و وحدت ملی نیازمند به رسمیت شناختن رویکردهای مختلف هست. امام خمینی معتقد بودند که سلیقه های مختلف باید باشند لکن سلیقه های مختلف اسباب این نمی شود که انسان با هم خوب نباشد. امام در

رفتار عادلانه با اقلیت را نیز

می توان در چارچوب سرمایه اجتماعی تحلیل کرد. در واقع به رسمیت شناختن حقوق اقلیت ها مقوم انسجام ملی است که به نوبه خود مقوم سرمایه اجتماعی و امنیت ملی است. امام خمینی به اقلیت هایی که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده اند در چارچوب مفهوم «ملت» نگاه می کردند و بنابراین همه حقوق آن ها شامل اماکن مذهبی، حقوق خصوصی و سایر حقوق آن ها بایستی به رسمیت شناخته شده و مورد حمایت دولت ها قرار بگیرد؛ به عبارت دیگر آنچه از گزاره های فوق می توان نتیجه گرفت آن است که هیچ گونه تبعیضی بر علیه اقلیت های قومی و مذهبی جایز نیست. برخورد انسانی و عادلانه با اقلیت های قومی و مذهبی و آن ها را پاره تن ملت دانستن راهکارهایی است که امام خمینی برای رفاه حال اقلیت ها و حفظ انسجام ملی ارائه دادند.

زمینه حضور جریانات مختلف با سلیقه های متفاوت حتی معتقد بودند که فقدان اختلاف سلیقه در ساحت سیاست یک نقص محسوب می شود. امام خمینی از این هم فراتر رفته و اظهار می کردند که جار و جنجال این ها باید باشد. (صحیفه امام، ۲۱: ۴۷)؛ اما، نکته ظریفی که در این گزاره ها نهفته هست این است که از منظر امام اختلاف سلیقه نباید منجر به دشمنی و خصومت شود. امام دو دستگی در عین حفظ اختلافات و دوستی را کاملاً به رسمیت می شناختند (صحیفه امام، ۲۱: ۴۷). در سیره عملی امام این حمایت از حضور سلیقه های مختلف به رسمیت شناخته شده و دیده می شود.

🏠 حضرت امام در خصوص اقلیت های قومی و مذهبی و پرهیز از تفرقه چه راهکاری ارائه فرمودند؟

امام خمینی حضور اقلیت ها در کشور را در چارچوب انسجام ملی تحلیل می کردند. از نظر امام خمینی اقلیت هایی که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده اند، «بخشی از ملت» هستند و مسئله جدایی میان آن ها و اکثریت مطرح نیست؛ بنابراین رفتار عادلانه با اقلیت ها باید به یک امر ضروری تبدیل شود. «همه اقلیت ها مطمئن باشند که اسلام با اقلیت ها همیشه به طور انسانی، به طور عدالت رفتار کرده است و همه در رفاه هستند و این ها هم مثل سایر اقلیت ها جزئی از ملت ما هستند و ما و آن ها با هم در این مملکت زندگی می کنیم ان شاء الله و رفاه همه حاصل خواهد شد و رمز این پیروزی که وحدت کلمه است باید حفظ بشود. مادر محل خودمان، شمادر محل خودتان، سایر طبقات همین طور...»

رفتار عادلانه با اقلیت را نیز می توان در چارچوب سرمایه اجتماعی تحلیل کرد. در واقع به رسمیت شناختن حقوق اقلیت ها مقوم انسجام ملی است که به نوبه خود مقوم سرمایه اجتماعی و امنیت ملی است. امام خمینی به اقلیت هایی که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده اند در چارچوب مفهوم «ملت» نگاه می کردند و بنابراین همه حقوق آن ها شامل اماکن مذهبی، حقوق خصوصی و سایر حقوق آن ها بایستی به رسمیت شناخته شده و مورد حمایت دولت ها قرار بگیرد؛ به عبارت دیگر آنچه از گزاره های فوق می توان نتیجه گرفت آن است که هیچ گونه تبعیضی بر علیه اقلیت های قومی و مذهبی جایز نیست. برخورد انسانی و عادلانه با اقلیت های قومی و مذهبی و آن ها را پاره تن ملت دانستن راهکارهایی است که امام خمینی برای رفاه حال اقلیت ها و حفظ انسجام ملی ارائه دادند.

وحدت ملی مفهومی گسترده تر از وحدت میان جناح های سیاسی یا گفتمان های سیاسی است. به همین لحاظ هنگامی که امام خمینی از وحدت ملی صحبت می کنند، معمولاً مفهوم «اقشار» را به کار می برند. در این رویکرد وحدت ملی به معنای وحدت میان همه مردم ایران هست. در این رویکرد جناح ها، احزاب، گروه ها، اقلیت های قومی و مذهبی و در حقیقت «همه ایرانیان» مشارکت دارند. امام خمینی بارها بر این نکته تأکید کرده اند که آنچه موجب تداوم و حفظ نظام می شود، وحدت و مشارکت همه اقشار در فرایندهای خرد و کلان است. در این رویکرد نگاه بخشی، حزبی یا گروهی جایگاهی ندارد.



دکتر نجفقلی حبیبی پژوهشگر فلسفه اسلامی، عضو هیئت امنای سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران است. کتاب‌های «شرح و تعلیقه صدر المتألهین بر الهیات شفا» و «رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقائق الربانية» تصحیح نجفقلی حبیبی، در دوره‌های بیست و دوم و بیست و پنجم کتاب سال به عنوان کتاب سال جمهوری اسلامی ایران برگزیده شده است. وی همچنین ریاست پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی و عضویت در «هیئت امنای دانشگاه تربیت مدرس» را در پرونده کاری خود دارد.

لزوم شناخت و جریان اندیشه امام - بخش هشتم

تکیه بر وحدت ملی

نجفقلی حبیبی:

برای همه امور کشور وحدت لازم است

✿ خطاب حضرت امام درباره وحدت ملی به همه اقشار و گروه‌ها و مسئولین بود

اگر نتوانند با همدیگر سازگاری داشته باشند، آن دهکده محکوم به فنا و از هم گسیختگی است. چاره‌ای وجود ندارد جز اینکه مردم با همکاری همدیگر کنار بیایند و سازگاری داشته باشند تا بتوانند به کمک همدیگر مشکلات کلی‌تر را حل و فصل کنند.

کشور ما چه نیازی به وحدت دارد؟

به هر حال کشور ما کشور بزرگی است. گروه‌های مختلف سیاسی، طبقات مختلف، اقشار مختلف و... در ایران وجود دارد. در ایران زبان‌های مختلف و مذاهب مختلف هم وجود دارد. در زمان رژیم پهلوی حضرت امام تصمیم بر انقلاب می‌گیرد تا کشور را به نحوی درست مدیریت کند. این انقلاب بدون وحدت میسر نبود. وحدت یعنی همه حول یک محور حرکت کنند. البته نمی‌توان انکار کرد که مردم خواسته‌های متعددی دارند. خواسته‌های کوچک‌تر را باید کنار گذاشت و برای خواسته‌های بزرگ‌تر باید همکاری با هم متحد بشوند. این اتحاد باعث می‌شود که کار پیش برود. مردم ایران حول محور سخنان امام وحدت کردند و نتیجه این شد که رژیم شاهنشاهی سقوط کند و جمهوری اسلامی شکل بگیرد. پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی هم امام روی وحدت تأکید فراوانی داشت و سخنان ایشان در این زمینه در صحیفه نور قابل مشاهده است. تقریباً کمتر سخنرانی هست که امام در آن از وحدت سخنی نگفته باشد. برای اینکه امام درک کرده بود اگر مردم متحد و هم عقیده بشوند، پیروز می‌شوند. پس از پیروزی است که مسائل فردی هم حل می‌شود.

اهمیت وحدت ملی در نگاه حضرت امام را تبیین بفرمایید.

گروه‌های مختلف اجتماعی در کشور وجود دارد که اگر همه گروه‌ها حول یک محور متحد بشوند، می‌توانند

از قبیله‌ها و گروه‌های مختلف؛ مانند کشور ما ایران. عده‌ای از مردم ایران گرد هستند؛ عده‌ای دیگر عرب هستند؛ عده‌ای دیگر بختیاری هستند؛ عده‌ای فارس هستند؛ عده‌ای ترک هستند. هر کدام از این‌ها زبان خاص، فرهنگ خاص، لباس خاص، رسومات خاص و... دارند؛ اما همگی در ایران زندگی می‌کنند. بحث این است که آیا هر کدام از این دسته‌ها و قومیت‌ها می‌توانند بر اساس ساز خودشان زندگی‌شان را مدیریت کنند؟ یعنی کردها بگویند ما برای خودمان زندگی می‌کنیم و نیازی به همکاری دیگر قومیت‌ها نداریم. می‌بینیم که چنین چیزی میسر نیست و همگی باید دست در دست همدیگر بدهند تا بتوانند مسائل کلان یک کشور را حل و فصل کنند و مسیر توسعه کشور را با اهدافی مشترک پیش ببرند. همان‌گونه که اعضای یک خانواده باید دست در دست همدیگر بدهند تا بتوانند خانواده‌ای را اداره کنند. در واقع اعضای یک خانواده با همکاری همدیگر کار خانواده را پیش می‌برند و خانواده‌های مختلف یک منطقه با همکاری همدیگر کار آن منطقه را پیش می‌برند و مناطق مختلف با همکاری همدیگر کار یک شهر را پیش می‌برند و شهرهای مختلف با همکاری همدیگر کار یک استان را پیش می‌برند و استان‌های مختلف با همکاری همدیگر کار یک کشور را پیش می‌برند و حتی کشورهای مختلف با همکاری و تعامل با همدیگر کار دنیا را پیش می‌برند و ما از این همکاری‌ها ناگزیریم. باید به این جایگاه برسیم که همه بشریت با همکاری همدیگر بتوانند کار دنیا را پیش ببرند. در دوره معاصر سازمان ملل برای همین تأسیس شده است. بنابراین می‌بینیم که وحدت امر بدیهی و آشکار است و نیازی به استدلال ندارد. اگر اعضای خانواده نتوانند با همدیگر سازگاری داشته باشند، آن خانواده از هم می‌پاشد. مردم دهکده‌ای هم

موضوع گفت‌وگوی ما درباره وحدت از دیدگاه حضرت امام است. در ابتدا وحدت را تعریف بفرمایید.

وحدت به معنای یکی شدن نیست. وقتی چند گروه یا دسته وجود داشته باشد، مسئله وحدت مطرح می‌شود و اگر این گروه‌ها یکی بشوند، آن وقت یکی می‌شوند و وحدت معنا و مفهومی پیدا نمی‌کند. می‌توان گفت که وحدت یعنی متحد شدن. از قدیم الایام فیلسوفان خیلی با همدیگر بحث کردند. اساساً زندگی اجتماعی انسان اجازه نمی‌دهد که به تنهایی همه کارها را خودش انجام بدهد. این سینما می‌گوید: اگر بخواهید نان تهیه کنید، تنهایی نمی‌توانید چنین کاری انجام بدهید. یکی باید تنور را بسازد؛ دیگری آتش و هیزم را فراهم کند؛ کشاورز باید گندم را تهیه کند؛ دیگری می‌آید و گندم را آسیاب می‌کند و... یا اینکه فرضاً کسی بخواهد لباسی را تهیه کند، برای تهیه یک لباس، شخصی نخ را تهیه می‌کند. دیگری سوزن را تهیه می‌کند. خود سوزن ساختن نیاز به شغل دیگری دارد و... از اینجا متوجه می‌شویم که زندگی انسان بدون همکاری یکدیگر میسر نیست. به این وحدت می‌گوییم. این وحدت ممکن است میان اعضای یک خانواده باشد که کارهای خانه را پیش ببرند. یا اینکه میان اعضای یک دهکده باشد که با همدیگر جهت رفع مشکلات همکاری کنند. همچنین است همکاری مردم یک شهر و کشور با همدیگر جهت رفع مشکلات مختلف. بنابراین بدون همکاری یک مجموعه کاری که مربوط به جمع است به سامان نمی‌رسد. این جزء بافت دقیق آن چیزی است که خداوند در عالم قرار داده است. هر چیزی که شما حساب کنید باید با امور دیگر متحد بشود.

حال به مردم یک کشور برمی‌گردیم. مردم یک کشور ممکن است خانواده‌های مختلف باشند و ممکن است

مشکلات را حل کنند. یعنی اگر مسائل کلان ملی حل بشود، همه بهره‌های خودشان را می‌برند. اولین مسئله، مسئله انقلاب بود. انقلاب باید چگونه پیروز می‌شد؟ اگر همگی متحد بودند که شاه سقوط کند و نظام درست‌تری جای آن بیاید، باید همگی باهم همکاری کنند. اگر گروهی بگوید ما قبول نداریم و گروه دیگر چیز دیگری بگوید، معلوم است که چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد و انقلاب به پیروزی نمی‌رسید. اینکه امام فرمود وحدت رمز پیروزی است، مردم هم همین شعار را می‌دادند. وقتی همه کنار هم جمع بشوند و یک حرف و ایده و مقصد کلی را در نظر بگیرند و آن مقصد کلی حاصل بشود، این مقصدهای پایین‌تر هم به تدریج حاصل می‌شود. بنابراین به تناسب آن مقصدی که در نظر هست، وحدت توسعه پیدامی‌کند.

در ابتدای انقلاب با اینکه گروه‌های سیاسی مختلفی در کشور بود، اما همگی متحد شدند و گروه‌های مختلف حول یک هدف مشترک حرکت کردند و انقلاب را به پیروزی رساندند. بنابراین تأکید حضرت امام بر وحدت بود و این تأکید را در همه عرصه‌ها داشت؛ یعنی فقط قبل از پیروزی انقلاب بر وحدت تأکید نمی‌فرمود؛ بلکه پس از آن هم برای پیشبرد مسائل مملکت هم نیاز بود وحدت ایجاد بشود. واژه واحد جزو کلمات کلیدی حضرت امام خمینی (ره) بود. وحدت هم در درون گروه‌ها و هم در کل جامعه. یعنی هر کدام اقشار جامعه در درون خودشان وحدت داشته باشند و در مرتبه بالاتر همه اقشار جامعه باهمدیگر تعامل و وحدت داشته باشند برای پیشبرد مسائل کلان ملی.

🏠 برای رسیدن به وحدت ملی چه راهکاری وجود دارد؟

برای رسیدن به وحدت، تک‌تک افراد باید از خواسته‌های فردی خودشان بگذرند و برای هدفی مشترک تلاش کنند. برای مثال گردهمایی‌های اموری را می‌خواستند؛ عرب‌های خوزستان امور دیگری را طلب می‌کردند. ترک‌ها اموری دیگر و... همه این اقوام و گروه‌ها برای رسیدن به هدفی مشترک و کلان اختلافات خود را کنار گذاشتند و به نتیجه هم رسیدند. در واقع اهداف کوچک‌تر برای اهداف بزرگ‌تر کنار گذاشته می‌شود و به تدریج هدف‌های کوچک‌تر هم تحقق پیدا می‌کند. همه باید برای هدف کلی متحد بشوند. این چیزی است که امام در بیاناتشان دارند.

البته حکومت هم باید مسائل مردم را در نظر بگیرد و برای خواسته‌هایشان تلاش کند. تلاش برای برآورد خواسته‌های مردم توسط حکومت و دولت ممکن است به تدریج باشد و ممکن است فوری. برای مثال مسئله تأمین امنیت از مسائل فوری است.

🏠 امام برای حفظ وحدت ملی بیشتر کدام گروه‌ها و اقشار را مورد خطاب قرار می‌داد؟

خطاب حضرت امام درباره وحدت ملی به همه اقشار و گروه‌ها و مسئولین بود. دانشگاهیان را هم نصیحت می‌کرد. همچنین بر انتخابات تأکید ویژه‌ای داشت؛ چون انتخابات تجلی وحدت ملی بود. اگر چه در همین انتخابات هم سلاقی مختلف است، اما همگی باید در آن شرکت کنند و رأی بدهند. امام مسائل کلان را به نحوی نگاه می‌کرد و مسائل خرد را به نحوی دیگر. برای مثال به گروه‌ها و اقشار مختلف می‌فرمود که وحدت کلمه را در درون خودتان حفظ کنید؛ چون همان هم ممکن است تأثیر گذار باشد. وقتی معلمان متحد باشند، خواسته‌هایشان را بهتر می‌توانند در مراجع قانونی به نتیجه برسانند. اگر هر کدام از معلمان خواسته‌ای داشته

باشد و خواسته‌های معلمان در تضاد باشد، مسئولین ذی‌ربط هم نمی‌دانند به کدام مورد رسیدگی کنند. لذا در درون هر قشر اتحاد لازم است. در سطوح بالاتر مسئله وحدت ملی مطرح می‌شود که امام در سخنان خود روی آن تأکید داشت و به دولت‌ها توصیه می‌کرد وحدت ملی را حفظ کنند.

🏠 توصیه‌های حضرت امام برای حفظ وحدت ملی بیشتر ناظر به مسئولین دولت بود یا ملت؟

امام هم به دولت نصیحت می‌کرد و هم به ملت. به دولت نصیحت می‌کرد که این مردم هستند که شما را به مقام و مسئولیت رساندند. این را بارها امام فرموده بود. اگر این مردم رأی نمی‌دادند و انقلاب نمی‌کردند هیچ وقت به این انقلاب نمی‌رسیدید. بنابراین شما مدیون این مردم هستید. امام به مسئولین برای حفظ وحدت خودشان توصیه‌های فراوانی داشت. چون اگر دستگاه‌های دولتی هم باهمدیگر اختلاف پیدا کنند، کارها پیش نمی‌رود و در نتیجه کار ملت هم لنگ می‌ماند. کارهای کشور به نوعی به هم وصل است. بنابراین امام نصیحتی دارد به مسئولین دولت که در درون خودشان متحد باشند و وحدت را حفظ کنند و یک توصیه دیگر اینکه با مردم همدل باشند. توصیه دیگر امام به ملت این بود که وحدت را حفظ کنند و اختلافات را کنار بگذارند تا دولت کار خودش را انجام بدهد. یعنی این مسئله دوطرفه است. به دولت می‌گوید در خدمت مردم قرار بگیرد و مسائل ملی را در پیش داشته باشید و به مردم می‌گوید که به دولت‌ها کمک کنید تا کارها را سریع‌تر به سرانجام برساند. اگر اختلاف سلیقه وجود داشته باشد، دولت هم نمی‌تواند به اهداف کلی خودش برسد.

🏠 اگر بین دولت و ملت تعارضی رخ بدهد، کدام یک باید برای حفظ وحدت ملی خواسته خود را کنار بگذارد و کوتاه بیاید؟ حضرت امام در این باره چه نظری داشته‌اند؟

اگر دولت منتخب مردم باشد، بنابراین نباید تعارضی رخ بدهد؛ اما اگر بالفرض دولت یک چیزی را بگوید و مردم خواسته‌ای دیگر داشته باشند، باید خواسته مردم اولویت داشته باشد. مواضع امام هم این گونه بود. یعنی به دولت نصیحت می‌کرد که به خواسته‌های ملت گوش فرابدهد. برای مثال وقتی میان دولت و مجلس شورای اسلامی اختلاف نظری پیش می‌آمد، چون مجلس برآمده از رأی مردم بود و مردم هر شهر نماینده‌ای در مجلس داشتند، امام هم به آن اهتمام می‌ورزید. به هر حال ملت چگونه باید حرف خود را به دولت منتقل کند؟ از طریق مجلس. از این رو مجلس نماینده مردم در ساختار حکومت است. دولت مکلف می‌شود که به اراده مردم تسلیم بشود. نه اینکه به مجلس بگوید که شما در برابر اراده دولت سکوت کنید و کوتاه بیایید.

با این حال امام می‌دانست که هم دولت خدمتگزار و صادق است و هم مجلس. در این صورت بررسی می‌کرد که قول کدام یک اولویت دارد تا اختلاف کمتری پیش بیاید. اختلاف در قوای بسیار خطرناک می‌دانست؛ چون می‌دانست زهر کشنده‌ای است برای مصلحت جامعه.

🏠 مسئله توجه امام به ضرورت وجود سلاقی مختلف و بهره‌گیری از آن‌ها و طرح ایده وحدت در حین کثرت را بیان بفرمایید.

این از مسائلی است که امام روی آن زیاد تأکید داشت؛ یعنی بارها در سخنرانی‌های خود می‌فرمود که مجامع ایران مسلماً از قشرها و گروه‌های مختلف تشکیل شدند. در این صورت لازم است که هر دو طرف ملاحظه بشود. یعنی حتماً دیدگاه‌ها و جریان‌های مختلف و

گروه‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی مطرح بشوند و نوعی توازن و وحدت بین آن‌ها ایجاد گردد. می‌فرمود بنشینید و اختلافات خود را باهم حل کنید و به وحدت برسید. اگر اختلاف بالا بگیرد، اولین کسی که ضربه می‌بیند، خود ملت است. چون نظام دچار مشکل و پریشانی می‌شود.

در اینجا امام جانب مردم را می‌گرفت؛ اما همین را هم تذکر می‌داد که اگر دولت خدمت‌گزار است، با آن همکاری بشود. همچنین به دولت تذکر می‌داد که به خواسته‌های مردم توجه کند. به خصوص مناطق مختلف کشور که خواسته‌ها و مشکلات خاصی داشتند و امام همیشه دولت را به آن‌ها توجه می‌داد. امام خیلی مراقب بود که این نیازهای محلی به مسائل کلان ملی کشیده نشود و اختلافات اوج بگیرد. بلکه سریع‌تر مشکلات حل بشود و به مسائل کلان کشیده نشوند. این‌ها به صورت مکرر در فرمایشات امام وجود دارد. در فرمایشات ایشان اقناع مردم وجود داشت و به آن تأکید می‌کرد. این گونه نباشد که دولت به مردم بی‌اعتنا باشد، بلکه حتی باید به مردم گزارش بدهد که مشکلات آن‌ها را دارد انجام می‌دهد و حتی از خود مردم هم کمک بخواهد. حضرت امام مدام تلاش می‌کرد که بین مردم و دولت سازگاری به وجود بیاید و تشتت بین آن‌ها رخ ندهد.

🏠 یکی از موضوعاتی که در کشور مورد توجه حضرت امام بود، مسئله اقلیت‌های مذهبی و قومی و پرهیز از تفرقه بین آنان بود. راهکار و عملکرد امام نسبت به اقلیت‌های مذهبی و قومی چگونه بود؟

حضرت امام تمام این‌ها را مجموعه کلان کشور می‌دانست. اگر چه فلان مذهب در کشور در اقلیت است، اما چون جزئی از ملت است، باید مورد توجه قرار بگیرد. بنابراین در مسائل کلان کشور هیچ فرقی میان اقلیت‌ها مذهبی و قومی وجود ندارد. همان حقی که مردم تهران دارند، مردم کردستان هم دارند. همان حق را هم مردم آذربایجان دارند و... بنابراین ملاحظه می‌فرمایید که امام به اقلیت‌های مختلف کشور اهمیت زیادی می‌داد. در سخنرانی‌های ایشان این توجه و اهتمام مشهود است. امام تلاش می‌کرد آنچه عامل اختلاف و تشنج است، به خوبی شناسایی کند و دولت را هم موظف می‌کرد سریع‌تر به آن‌ها رسیدگی کند تا نگذارد این اختلافات ریشه بدواند و دشمن هم بتواند از آن‌ها سوءاستفاده کند. این روشی بود که امام به کار می‌برد.

🏠 در پایان اگر نکته خاصی درباره وحدت باقی مانده است، آن را به عنوان حسن ختام گفت‌وگو بیان بفرمایید.

به نظر من الان هم باید مسئله وحدت مطرح باشد و همچنان باید مسئله اساسی قرار بگیرد. برای همه امور کشور وحدت لازم است. فرمایشات امام برای زمان ما هم زنده و حاضر است و باید مورد توجه قرار بگیرد. البته توقع نمی‌رود که همه اختلافات به صورت مطلق ریشه کن بشود؛ اما می‌توان در راستای وحدت ملی اختلافات را به حداقل ممکن رساند. مهم این است که دولت بتواند متناسب با هر کدام از اقشار تلاش و گفت‌وگو کند و راه بروز اختلافات جدیدتر و شدیدتر را ببندد. به هر حال کشور ما دارای گروه‌های مختلف سیاسی، مذهبی و قومی است و طبیعی است که ممکن است اختلافات اندکی رخ بدهد؛ مهم این است که این اختلافات اندک وحدت ملی را نشانه نگیرد و در این زمینه دولت‌ها مسئولیت دارند و در مرتبه بعد خود ملت هم سعی کند برای اهداف کلان، گاهی اهداف کوچک‌تر را موقتاً کنار بگذارد و بعد به تدریج با به دست آوردن اهداف کلان، اهداف کوچک‌تر هم به دست می‌آید.



به مناسبت سوم شعبان سالروز میلاد امام حسین (علیه السلام)

محمد جعفر سعیدیان فر:

یکی از کارهای امام حسین (ع) بازسازی مفاهیم دینی بود

حجت الاسلام والمسلمین محمد جعفر سعیدیان فر از زندانیان سیاسی قبل از انقلاب، نویسنده دینی، فرمانده سابق سپاه قم، نماینده دور دوم و سوم مجلس و عضو مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم در این مصاحبه ضمن اشاره به برخی ابعاد سیره اجتماعی امام حسین (ع)، به ضرورت الگوبرداری عملی از آن حضرت در کنار محبت به آن بزرگوار اشاره کرد.

پراختن به کدام بُعد از ابعاد شخصیتی امام حسین (ع) را برای زندگانی امروز ما ضروری تر می دانید؟

با تشکر از حضرت عالی و مجله حریم امام که این فرصت را به من دادند که در رابطه با شخصیت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به مناسبت تولد آن امام همام، صحبتی داشته باشم؛ بحث من در رابطه با اباعبدالله و کلاً ائمه معصومین این است که ما نگاهمان نباید تک بعدی باشد. متأسفانه الان نگاهی که ما به امام حسین (علیه السلام) و سایر ائمه داریم، فقط بر جنبه عاطفی و محبت تکیه می کنیم و گاهی چاشنی اش هم به کرامات و چیزهایی که بعضاً هم با عقل جور نمی آید و برای نسل امروز ما هیچ اقناعی نیست، متوسل می شویم؛ در صورتی که ما در رابطه با امام حسین (ع) و ائمه معصومین چند پایه و بُعد را باید در نظر بگیریم:

۱- معرفت: اولین قضیه این است که ما باید به آن‌ها معرفت و عرفان پیدا بکنیم چون شما در همه زیارت‌ها هم می خوانید «عَارِفاً بِحَقِّکُمْ». عارفاً بحکم، بحث شناسنامه‌ای نیست؛ بحث این است که اصلاً فلسفه امامت چیست و اصلاً امام فقط برای دوست داشتن است یا نه غیر از این که ما باید امام را بشناسیم، وظایف دیگری هم در قبال او داریم؟! البته یک پایه هم محبت و عاطفه است؛ ولی پایه مهم‌تر اسوه‌پذیری و این است که ما باید از آن‌ها متابعت بکنیم. الگوبرداری یکی از ویژگی‌هایی است که در درون انسان وجود دارد. انسان‌ها دنبال الگو هستند و ائمه (علیهم السلام) باید الگوهای عملی زندگی ما باشند. این که ما فقط بر محبت تنها و جنبه‌های عاطفی و کرامت‌هایی که آن‌ها

را فوق بشری قرار بدهد، تکیه بکنیم، به نظر من این به معنای این است که ما ائمه و امام حسین (ع) را از دسترس خودمان دور بکنیم و این‌ها را در جایی قرار بدهیم که دیگر غیر قابل پیروی باشند؛ و این خودش یک اشکال مهمی است که متأسفانه در تفکر جامعه ما گاهی ایجاد شده است؛ مثلاً می گویند حرکت امام حسین مخصوص خودش بود!

البته امام حسین (ع) در یک جایگاه کرامتی والا قرار دارد و ما جایگاه والای او را قبول داریم؛ ولی خود امام حسین (ع) در همان خطابه‌هایی که در جاهای مختلف و حتی در عاشورا می خواند، این کلمه را دارد «لَکُمْ فِی اُسُوَّةٍ»، برای شما در من اسوه است؛ یعنی از من پیروی بکنید. خوب از چه چیزی پیروی بکنم؟ چگونه پیروی بکنم؟ بدون آگاهی و بدون معرفت آیا می شود پیروی کرد؟

۲- محبت: محبت و عاطفه باید باشد؛ چون موتور حرکت است. محبت اهل بیت را من قبول دارم و بسیار هم مهم است؛ منتها این محبت مربوط به هدایت و این است که انسان در جهت هدایت به سوی کمال الهی قرار بگیرد. ولی متأسفانه در تاریخی که بر اسلام گذشته است، فاجعه‌هایی هم در رابطه با اباعبدالله الحسین و هم در رابطه با ائمه و اهل بیت، اتفاق افتاده است که به قول علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» - که من در کتاب «نگرش امام علی به قدرت»، این بحث را آورده‌ام - می گوید «مرجعیت اهل بیت، با این همه تأکید که شده بود، در زمان خلفا به صورت سیاسی و غیرسیاسی رها شد... در جوامع حدیثی که ده‌ها هزار حدیث آمده است، از امام حسین و اهل بیت خیلی حدیث کم است و اصلاً نمی گذاشتند

کسی سراغ این‌ها برود و اگر هم کسی به آن‌ها مراجعه کرده است، حدیثی از این‌ها روایت نشده است و اهل بیت مثل امام حسن، امام حسین و امام علی که از کوچکی همیشه و شبانه‌روز در کنار پیغمبر بودند و با پیغمبر بزرگ شدند، در جوامع روایی احادیث که اهل سنت روایت کرده‌اند، از آن‌ها حدیث خیلی کم هست؛ مثلاً در فقه از امام حسین ۲-۳ حدیث بیشتر روایت نشده است، یا از امام حسن هم - یا این که خلافت ظاهری هم داشته است - تعداد احادیث در فقه خیلی کم است؛ اما از فلان صحابی که دو سال پیغمبر را دیده است، ده هزار حدیث روایت شده است. البته بعداً در زمان امام صادق (علیه السلام) در فرصتی که پیش آمد، یک مقدار احادیث ائمه احیا شد ولی بعداً آن هم دچار انحراف دیگری شد که غالیان ایجاد کردند و کذآیین هم چیزهایی را به خود ائمه نسبت دادند و انحراف دیگری ایجاد شد». (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، صفحه ۴۰۵)

دشمنان و دوستان غافل چگونه میان شخصیت اهل بیت (ع) و مردم جدایی انداختند؟ چرا در طول تاریخ مردم کم‌تر به سراغ الگوگیری از معصومین (ع) رفته‌اند؟

من این را می خواهم مطرح کنم که چه شد که امام حسین (علیه السلام) که جزو عترت است و کتاب و عترت با هم اند و عترت، مفسر کتاب است و حدیث عترت را همه شیعه و سنی نقل کرده‌اند، و شخصیت امام حسین به عنوان الگو برای ما بسیار مهم است که ما بتوانیم از او الگوبرداری بکنیم، کنار زده شدند؟! در آن سه پایه کارهایی شد. در مرحله اول مرجعیت این‌ها را اجازه ندادند.

در مرحله دوم، امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) بین دو خلافت اموی و عثمانی فرصتی گیرشان آمد و سعی کردند که احادیث پدران شان و فراموش شده ها را احیا بکنند؛ ولی بعداً انحرافی ایجاد شد و هم کذابین و جهالین آمدند سعی کردند حدیث های جعلی به همان ائمه نسبت بدهند و هم «غالین» آمدند احادیث خیلی زیادی در کرامت و چیزهایی که این ها را از دسترس و اسوه بودن خارج بکند، جعل کردند. این انحراف دوم بود که اتفاقاً امام رضا در عیون اخبار الرضا روی این مسئله تکیه دارد و حدیث مفصلی در آن جا دارد و از امام باقر هم در کتاب عیون اخبار الرضا نقل شده است که می فرماید: «این ها حدیث های جعلی را به ما نسبت دادند و ما را فوق بشر معرفی کردند برای این که دیگران را به ما بدبین بکنند».

در مرحله سوم هم به دست افراد نادانی که سعی می کردند بر جنبه های عاطفی زیاد تکیه بکنند ولی بر جنبه های معرفتی کم تر تکیه کردند، شخصیت آن ها پویشنده شد. در شرایط فعلی که بیشتر به نظر من بر می گردد به این که الان در مجالس ما بیشتر بر روی کرامات تکیه می شود و کسانی که بحث می کنند، کم تر حدیث از ائمه می خوانند؛ مخصوصاً کسانی که ذاکر و مداح هستند، بیشتر به بحث های عاطفی تکیه می کنند. البته من برای همه نمی گویم و برای بعضی هایشان احترام قائلم؛ ولی این فضای ایجاد شده، فضایی است که تغییری در روش انسان ها ایجاد نمی کند. هم چنین مناسبت ها خیلی زیاد شده است و ما الان فریبهی مناسب و فریبهی مناسبیت ها داریم؛ ولی متأسفانه چه قدر الگوپذیری می کنیم؟ و این هم معضلی است که الان ایجاد شده است و باید زعمای قوم برای آن فکری بکنند.

مثلاً در شخصیت اباعبدالله الحسین (ع)، احادیث اخلاقی زیادی از آن حضرت هست ولی کمتر دیده ام در محافل و مجالس از امام حسین احادیث اخلاقی خوانده بشود. یا در رابطه با قرآن، جالب است - من خودم کاری به صورت یک مقاله هم انجام دادم و قبلاً هم در دنیای مجازی گذاشته ام و بعد می خواهم این ها را کتاب بکنم - از روزی که امام حسین از مدینه حرکت کرد و نهضت عاشورا را آغاز کرد، حدود ۱۷ آیه قرائت کرد و قدم به قدم در هر جلسه ای آیه مناسب آن جا را می خواند؛ یعنی عملکرد او تفسیر یک آیه بود و این خیلی مهم است. مثلاً وقتی مروان در مقابلش می ایستد و تهدید می کند و تقریباً می خواهد برای بیعت تحقیر هم بکند، امام حسین (ع) این آیه را می خواند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب، آیه ۳۳) یعنی ما بیعت زوری نمی کنیم و از ما پلیدی دور است. یا قبل از حرکت به کربلا این آیه را می خوانند که «إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (هود، آیه ۸۸) من اصلاح گرم. جالب است روز عاشورا به آن جمعیتی که آن جا هستند و بسیار آدم های نادانی هستند یعنی جمع شده اند و خودشان هم نمی دانند چه کار دارند می کنند، می گوید «ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً»، «غُمَّةً» از غم ام و به معنای ابر است. می گوید نکند امری بر شما پوشیده باشد، آن کاری می خواهید بکنید که با من دارید می جنگید، کار بسیار خطرناکی است. که این هم باز یک آیه قرآن است. (یونس، آیه ۷۱)

یعنی قدم به قدم امام حسین تفسیر قرآن می کند یعنی دارد با قرآن حرکت می کند و ما این شخصیت را داریم و باید در مسیر حرکتش فقط ترویج روی محبت و دوستی تکیه بکنیم. قبلاً گفتیم من منکر محبت و حتی منکر گریه نیستیم ولی وقتی می گوئیم مجالس ذکر، شما اگر به مفردات راغب رجوع بکنید، راجع به کلمه «ذکر» می گوید «المعرفة بعد المعرفة» یعنی دائماً شناخت پیدا کردن؛ پس ذاکر امام حسین کسی است که به دیگران معرفت و آگاهی می دهد؛ ولی آیا واقعاً ما آگاهی می دهیم؟ آیا واقعاً این کارهایی که می کنیم، در جهت آگاهی است؟ این است که به این بُعد از شخصیت امام حسین هم باید توجه داشته باشیم.

🏠 عملکرد امام حسین در زدودن تحریف از مفاهیم دینی چگونه بود؟

یکی از کارهای امام حسین در حرکتش و شخصیتش، بازسازی مفاهیم دینی بود. مفاهیم دینی خیلی وارونه شده بود و ما شخصیت امام حسین را که بررسی می کنیم، می توانیم مطرح بکنیم که اباعبدالله در حرکتی که انجام داد و در طی زندگی اش، دنبال این بود که مفاهیم دینی مندرس شده را بازسازی بکند. مثلاً یکی از این مفاهیم، «امامت» است که تبدیل شده بود به خلافت و اطاعتی که خالی از عدالت بود؛ و امام حسین این معنی را بسیار جالب مطرح می کند. وقتی که از او دعوت می کنند که برود کوفه، می گویند ما امامی نداریم، می گوید: «فَلَعَمْرِي، مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، الدَّائِمُ بِدِينِ الْحَقِّ، الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ» (تاریخ طبری، جلد ۵، ص ۳۵۳) آن کسی که شما فکر می کنید امام است، اصلاً امام نیست؛ بلکه امام کسی است که عامل به کتاب که همان قرآن و قانون است، باشد؛ به قسط و عدل عمل کند؛ طرفدار حق باشد؛ خویشتن دار باشد و دچار استکبار و غضب نباشد. در قرآن هم مطلق امام قابل تمجید نیست؛ قرآن ویژگی های ائمه هدایت را چنین می فرماید «وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (انبیاء، آیه ۷۳) و بعد درباره ائمه نار هم می گوید «وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يُدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ» (قصص، آیه ۴۱) بعضی هایشان دنبال ائمه نار اند. پس امام سعی کردند که در مقابل خلفای اموی که مفهوم امامت را از داخل تهی کرده بودند و به صورت خلافت تبدیل کرده بودند، مفهوم امامت را بازسازی بکنند.

مفهوم دیگر، بیعت و رابطه مردم با امام بود؛ که امام حسین بیعت اجباری را نمی پذیرفت. در دینی که رسول الله آورده است، بیعت، رابطه بر اساس اختیار و آزادی است و مکره، بیعتش قابل قبول نیست و نه پیغمبر بیعت مکره می خواست، نه امام علی؛ و لذا امام حسین می فرماید این ها از من زوری بیعت می خواهند و من به هیچ وجه بیعت اجباری نمی کنم. در حقیقت می خواهد مفهوم رابطه مردم با امام و بیعت را بازسازی بکند.

مفهوم دیگری که امام حسین (ع) در صدد اصطلاح تحریف از آن بود، «اطاعت» بود. در ذهن مردم جا افتاده بود که باید از هر کس که خلیفه باشد، اطاعت کرد؛ چون خلیفه رسول الله است و باید از خلیفه رسول الله اطاعت کرد. امام حسین (ع) می گوید «إِنَّهَا النَّاسُ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ: «مَنْ

رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَجِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِتًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ، وَ لَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». «أَوْ إِنْ هُوَ لَأَمْوَ طَاعَةً الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكَوْا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ...» (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۳) پیغمبر فرمود هر کس که سلطان جائری ببیند که سنت های پیغمبر را نقض می کند و به بندگان خدا ظلم می کند، اگر بر علیه او قیام نکند، خدا او را در جایگاه آن ظالم قرار می دهد. یعنی مظلوم و ظالمی که ظلم پذیر باشد، باهم اند. این خلفائی که شما فکر می کنید خلیفه پیغمبرند، این ها خلیفه نیستند؛ این ها طاعت خدای رحمان را ترک کرده اند و ملازم طاعت شیطان اند.

حتی وقتی که معاویه به او می نویسد: «شنیده ام تو هم در کوفه و هم در مدینه دنبال فتنه هستی»، امام حسین در جواب نامه اش می نویسد که «گزارش تمام ها را توجه نکن؛ اما راجع به فتنه، من فتنه ای بیشتر از خلافت تو بر مسلمین سراغ ندارم؛ اگر بنا باشد با کسی مقابله کنم، با فتنه خلافت تو است». در هر صورت مفهوم فتنه را بازسازی می کند که فتنه شامل هر کسی نمی شود.

یکی از ابعاد شخصیتی امام حسین از اول تا آخر همین بود که این مفاهیم را بازسازی می کرد.

🏠 به عنوان حسن ختام روایتی را از امام حسین (ع) بیان فرمایید.

امام حسین (علیه السلام) می فرماید که «الْخُلُقُ الْحَسَنُ عِبَادَةٌ» خوش اخلاقی عبادت است. نکته اش هم این است که می فرماید همان طور که عبادت، ارتباط مستقیم با خدا است، خوش اخلاقی هم چون ارتباط خوب انسان با انسان دیگری است، ارتباط غیر مستقیم با خداوند است. (کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱، ح ۳۶۴۷۲)

حدیث بعدی که فکر می کنم حدیث زیبایی است، «قَالَ رَجُلٌ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا مِنْ شِيعَتِكُمْ، قَالَ: اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَدْعِيَنَّ شَيْئًا يَقُولُ اللَّهُ لَكَ كَذِبْتَ وَفَجَرْتَ فِي دَعْوَاكَ، إِنَّ شِيعَتَنَا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ كُلِّ غَشٍّ وَغُلٍّ وَدَغَلٍ، وَلَكِنْ قُلْنَا مِنْ مَوَالِيكُمْ وَمُحِبِّكُمْ» می گوید مردی به امام حسین گفت من از شیعیان شما هستم؛ امام حسین فرمود تقوای الهی را پیشه کن و ادعا نکن چیزی که خدا به تو می گوید، دروغ می گویی - شیعیان ما کسانی اند که قلب شان از هر غش و دغلی پاک باشد. بگو من از دوست داران شما هستم. نگواز شیعیان ما هستی. (تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۰۶) در حقیقت تأکید این حدیث بر همان بحث الگوپذیری است.

حدیث سوم هم خیلی زیبا و در مورد کمک به دیگران است که می فرماید: «إِعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، فَلَا تَمْلُوا النَّعْمَ فَتَحُولَ نِقْمًا» (نثر الدرر، ج ۱، ص ۱۳۴) احتیاجات مردم به شما از نعمت های خدا بر شما است؛ پس از نعمت ها خسته نشوید، که تبدیل به نعمت می شوند. در یک نقل دیگر دارد «إِعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تَمْلُوا النَّعْمَ فَتَحُولَ إِلَيَّ غَيْرِكُمْ» (کشف الغم، ج ۲، ص ۲۴۱) احتیاجات مردم به شما از نعمت های خدا بر شما است؛ پس از نعمت ها خسته نشوید، که نعمت ها به دیگری داده می شود.



یروندهای در بزرگداشت آیت‌الله سیدهاشم حمیدی همدانی

جهانی است بنشسته در گوشه‌ای

سیدمهدی حسینی

تولدها

آیت‌الله سیدهاشم حمیدی در سوم فروردین ماه سال ۱۳۰۹ شمسی در شهر همدان در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. او اولین فرزند خانواده بود و بعد از او پنج فرزند دیگر به دنیا آمدند. پدر ایشان حجت‌الاسلام والمسلمین سید ابوالقاسم حمیدی روحانی زاده و امام جماعت مسجد منطقه حصار همدان بود. این مسجد از مساجد معروف همدان است که پدر ایشان حدود شصت سال در آن مشغول تلاش و فعالیت تبلیغی بود.

دوران کودکی

کودکی سیدهاشم حمیدی همدانی در زمان رضاخان و در شرایط سختی بود که روحانیون و زنان محجبه مورد اذیت و آزار واقع می‌شدند. در آن زمان حوزه علمیه‌ای به نام حوزه علمیه دامغانی در همدان تأسیس شد که سی طلبه داشت. این حوزه که امروز نیز دایره است در انتهای خیابان باباطاهر و در کنار امامزاده عبدالله قرار دارد. این مدرسه را مرحوم شیخ محمد عالمی دامغانی تأسیس کرده بود و پدر آیت‌الله حمیدی نیز از اساتید این حوزه به شمار می‌آید.

تحصیلات

سیدهاشم حمیدی سال ۱۳۲۳ شمسی بعد از پایان کلاس ششم ابتدایی تصمیم می‌گیرد به حوزه علمیه دامغانی برود و نزد آیت‌الله دامغانی و پدر مشغول تحصیل علوم حوزوی شود. وی مقدمات و سطوح را تا شرح لمعه شهید ثانی نزد پدرش و مرحوم آیت‌الله حاج میرزا محمد علی عالمی دامغانی و یکی دیگر از اساتید حوزه به نام ناظم الشیعه فرامی‌گیرد.

هجرت به قم و شاگردی درس امام

آیت‌الله سیدهاشم حمیدی همدانی در نوروز سال ۱۳۲۷ شمسی برای ادامه تحصیل روانه شهر مقدس قم می‌شود. ایشان ادامه کتاب شرح لمعه و قوانین مرحوم

عراق علیه ایران به شهادت رسیده است.

فعالیت‌ها

حمیدی از سال ۱۳۴۶ بر حسب دعوت مردم منطقه نیروی هوایی تهران به منظور اقامه نماز جماعت و تبلیغ و ارشاد آنان به تهران مهاجرت کرد و در مسجد انصارالحسین علیه السلام به ادای وظیفه پرداخت. سیدهاشم حمیدی در دوره اول و دوم مجلس شورای اسلامی نماینده مردم همدان بوده و مسؤولیت کمیسیون دیوان محاسبات مجلس را بر عهده داشت. وی همچنین مدتی امام جمعه موقت شهر همدان بوده است. ایشان همچنین عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز است.

تألیفات

از آیت‌الله سیدهاشم حمیدی آثاری به این شرح منتشر شده است؛

الصلوة-تقریرات درس آیت‌الله بروجردی (ره)،

المکاسب-تقریرات امام خمینی (ره)،

رساله‌ای در تقیه-تقریرات امام خمینی (ره)،

رساله‌ای در منجزات مریض-تقریرات درس آیت‌الله بروجردی (ره)،

اجتهاد و تقلید،

درس‌های فطرت،

راهنمای زیارت خانه خدا،

زامانداری در اسلام یا تعیین سرنوشت در غدیر خم،

نهضت امام حسین و ریشه‌های آن،

ارتباط عقل و دین،

الغناء و آلات الطرب،

بحثی درباره استخاره،

بحثی درباره تقریب بین مذاهب اسلامی،

پاسخ و پرسش‌ها،

دوران پهلوی از ظهور رضاخان تا سقوط محمدرضا،

تنقیح الاحادیث و الاخبار (عربی).

میرزای قمی و رسایل و مکاسب شیخ انصاری و جلدین کفایة الاصول مرحوم آخوند خراسانی را نزد اساتید و آیات عظام مرحوم نجفی مرعشی، مرحوم حاج شیخ مرتضی حایری یزدی، مرحوم شهید صدوقی، مرحوم حاج شیخ محمد لاکانی، مرحوم حاج میرزا ابوالفضل زاهدی قمی، مرحوم میرزا محمد مجاهدی و مرحوم سید محمد باقر سلطانی طباطبایی و مرحوم حاج شیخ عبدالجواد اصفهانی و درس منظومه سبزواری را در درس مرحوم حاج سید رضا صدر تا سال ۱۳۳۰ به پایان رساند و پس از اتمام دوره سطح تا سال ۱۳۴۶ که در همان حوزه علمیه قم بود به مدت شانزده سال از درس خارج فقه و اصول حضرات آیات: بروجردی، امام خمینی، گلپایگانی، آراکی و محقق داماد استفاده نمود و همچنین از درس تفسیر و فلسفه استاد علامه آیت‌الله سید محمد حسین طباطبایی بهره‌وافی برد.

در سال ۱۳۳۸ که مرحوم شهید آیت‌الله دکتر بهشتی با تأسیس دبیرستان دین و دانش و کلاس‌هایی برای طلاب و فضلالی جوان حوزه برای آشنایی با علوم روز و زبان انگلیسی اقدام کرد. آیت‌الله حمیدی در کنار بسیاری از اساتید برجسته امروز حوزه افتخار حضور در آن کلاس‌ها را داشت.

تدریس

آیت‌الله سیدهاشم حمیدی به روش علمای گذشته بعد از فراگیری هر درس آن را تدریس می‌کرد. او در مدارس شاه آبادی و مجتهدی و سپهسالار (مطهری) و دانشگاه علم و صنعت ایران به تدریس مشغول بوده است و همچنین از مدرسین دوره خارج فقه و اصول است.

ازدواج

وی در بیستم مرداد سال ۱۳۳۳ با دختر خاله خود در همدان ازدواج نمود. حاصل این ازدواج دو پسر و سه دختر است. یکی از پسران ایشان در جنگ تحمیلی



پرونده‌ای در بزرگداشت آیت‌الله سیدهاشم حمیدی همدانی
سیدهاشم حمیدی همدانی:

ابوالشهید آیت‌الله سیدهاشم حمیدی همدانی از شاگردان حضرت امام خمینی و از علمای شرق تهران، استاد حوزه و دانشگاه، مولف و محقق و امام جماعت مسجد انصارالحسین منطقه نیروی هوایی تهران است. ایشان در گفت‌وگو با حریم‌امام به ذکر گوشه‌هایی از دوران زندگی خود پرداخت و از سفر به لندن و پاریس تا ریاست حوزه علمیه تهران و نمایندگی مجلس شورای اسلامی سخن گفت.

امام فرمودند با حضور مردم به پیروزی می‌رسیم

با سپاس از حضرت تعالی، بفرمایید چه شد در کسوت روحانیت وارد شدید؟

با اینکه پدرم در زمان رضاخان ملعون فشارهای زیادی را دیده بود. یادم هست که من کودک بودم روزی یکی از همسایه‌ها آمد و پدر مرا به شهر بانی برد که باید جواز عمامه داشته باشید. پدرم گفت من چون جواز عمامه داشتم متعرضم نشدند. کسی که جواز عمامه نداشت عمامه‌اش را برمی‌داشتند. حتی در روستاها حجاب زنان را برمی‌داشتند. با این فشارها که پدرم دیده بود باز علاقمند بود من طلبه شوم. طلبه که شدم بعد از سال ششم ابتدایی به مدرسه‌ای به نام دامغانی رفتم. مدیر این مدرسه آیت‌الله شیخ محمد دامغانی بود که پدرش از برجستگان آنجا بوده و همانجا قبرش قرار دارد. از پدر من خواسته بودند که در آن مدرسه تدریس کند. پدرم من را به آن مدرسه برد و تا شرح لمعه را نزد ایشان و اساتید دیگر خواندم.

مرحوم آخوند معصومی همدانی نسبت به روحانیون ارادت زیادی داشتند. در همدان آیت‌الله آخوند معصومی همدانی از علمای برجسته و طراز اول و شخصیت اول همدان حوزه علمیه را اداره می‌کرد و با پدرم دوست بود و گاهی به منزل ما می‌آمد. ایشان علاقمند بودند که من به لباس روحانیت دربیایم.

در چه سالی به قم مهاجرت کردید؟

در سال ۱۳۲۷ ایام نوروز بود که من به قم آمدم. در بالای همان جایی که نماز می‌خوانند دفتر حوزه است. مسئول آنجا فردی به نام صاحب‌الداری بود. من نزد آقای صاحب‌الداری رفتم. زمان آقای بروجردی بود. گفتیم من از همدان آمده‌ام و حجره می‌خواهم. ایشان گفت امتحانات ما مهرماه است، ایام نوروز نیست. باید مهرماه بیایی. تا مهرماه ماندم، آن وقت تلفن نداشتیم که با پدرم صحبت کنم. برای پدرم نامه نوشتم و گفتم

که من نزد آقای صاحب‌الداری رفتم و ایشان گفتند مهرماه امتحانات است و من خانه اجاره کرده‌ام. مرحوم پدرم در جواب نامه نوشت من نامه شما را خواندم و ناراحت شدم از اینکه جواب رد به شما داده‌اند. پدرم نوشت شهریه‌ای که در قم به طلاب می‌دهند را برایت می‌فرستم. با اینکه ایشان بیشتر از پول منبر استفاده می‌کرد شهریه قم را برای من فرستاد. مرحوم شهید مفتاح در مدرسه دار الشفاء حجره داشت و پدرش با پدرم دوست بود و با هم رفت‌وآمد داشتند. وقتی دید من مستاجر هستم به من گفت به حجره ما بیا. به حجره شهید مفتاح رفتم. یک خاطره از شهید مفتاح بگویم. شهید مفتاح به کلاس درس آیت‌الله بروجردی و سید محقق داماد و دانشگاه هم می‌رفت. می‌گفت مستمعین ما فقط مسجدی‌ها نیستند، دانشگاهیان و جوانان نیز هستند. اگر ما تحصیلات دانشگاهی نداشته باشیم ما را رد می‌کنند. یک روز من بالای حجره در طبقه اول بودم دیدم چند نفر از پیرمردان روحانی همشهری با ایشان صحبت می‌کنند. ایشان بالا آمد و خندید و گفت اینها آمده‌اند و من را نصیحت می‌کنند می‌گویند شما شهریه امام زمان را می‌گیرید باید در حوزه درس بخوانید و اگر به دانشگاه می‌روید اشکال دارد. گفتم شهریه را رئیس حوزه مرجع بزرگ آیت‌الله العظمی بروجردی می‌دهند و من از آقای بروجردی اجازه گرفتم که شهریه برای دانشگاه بدهم.

در قم با کدام اساتید ادامه دادید؟

من شرح لمعه را در همدان خوانده بودم. اساتید من در قم آیت‌الله العظمی سید محمد باقر سلطانی طباطبایی بروجردی پدر خانم حاج احمد آقای خمینی بودند. در کلاس درس مرحوم شیخ صدوقی نیز شرکت داشتم. از زمانی که آقای طباطبایی به قم آمدند من در کلاس درس تفسیر و اسفار ایشان

شرکت کردم. ایشان خیلی بزرگوار بودند در اخلاق و کردار الگو بودند و بسیار ساده‌زیست بودند. ما معمولاً روزهای اعیاد مانند تولد حضرت زهرا، عید غدیر و عید مبعث به دیدن آقای طباطبایی، آقای حجت و آقای بروجردی می‌رفتیم. یک روز که به دیدن ایشان رفته بودیم ایشان جلوی در آمدند و گفتند من معذرت می‌خواهم آماده نیستم که شما را ببینم باید مطلب به چاپخانه ببرم. نه تنها ناراحت نشدید بلکه خوشحال شدیم. موفقیت ایشان را می‌خواستیم. من اعتقاد دارم در معارف و اخلاق استاد واقعی من استاد علامه طباطبایی بودند. وقتی حالات ایشان را می‌دیدم برای من درس می‌شد.

با مرحوم حضرت امام کجا و چگونه آشنا شدید؟

امام از اساتید دروس خارج بنده بودند و من با رفتن به کلاس درس حضرت امام با ایشان آشنا شدم. ایشان در مسجد سلماسی درس می‌گفتند. هم‌زمان به کلاس درس آقای بروجردی هم می‌رفتم. مدتی هم به کلاس درس آقای محقق داماد نیز می‌رفتم. بعدها به کلاس درس آیت‌الله گلپایگانی نیز می‌رفتم. آقای گلپایگانی به من نظر خاصی داشتند.

چطور شد به سنج و برای تبلیغ رفتید؟

در سنج شیعه‌ها یک حسینیه ساخته بودند. از ایشان خواستند کسی را بفرستند که محرم منبر برود و تبلیغ کند. آیت‌الله گلپایگانی به دلیل لطفی که به من داشتند من را فرستادند و گفتند شما برو و با علمای آنجا تماس بگیر چون نظر آیت‌الله بروجردی بر تقریب مذاهب است. به سنج برای تبلیغ رفتم و با علمای آنجا صحبت کردم. وقتی خواستم آنجا نماز جماعت بخوانیم گفتند آنها اشهد ان علیا ولی الله را بدعت می‌دانند. نماز نخواندم فقط منبر رفتم. با یک

شیخ الاسلام و مفتی آنها صحبت کردم و گفتم آقای گلپایگانی امر فرمودند که من در خدمت شما باشم. اینجا برای عزاداری سید الشهداء آمده‌ام. گفتند ما به سید الشهداء ارادت داریم اما شما اینجا صحبت از وحدت و برادری می‌کنید جای دیگر می‌روید ما را لعن و سب می‌کنید. گفتم اگر عوام الناس کاری می‌کنند ربطی به ما ندارد. به هر حال رفتار من به گونه‌ای بود که وقتی به قم برگشتم به آقای گلپایگانی نامه تقدیر نوشتند که رفتار ایشان به تقریب نزدیک بوده است. محرم گذشت و ماه رمضان پیش آمد. شیعیان آنجا نامه نوشتند که ایشان را ماه رمضان به اینجا بفرستید. من به آقای گلپایگانی گفتم آقامه رمضان ماه روضه خوانی است. اول ماه رمضان را باید نماز خواند. اگر اشهد ان علیا ولی الله را بگویم اینها ناراحت می‌شوند و اگر نگویم جواب شیعیان را چه بگویم. آقای گلپایگانی گفت از روی رساله بخوان و بگو واجب نیست و مستحب است. گفتن اشهد ان علیا ولی الله مستحب است.

از ملاقات خود با حضرت امام در پاریس بگویند

خداوند آقای گلپایگانی را رحمت کند. شیعیان در لندن حسینیه داشتند. در محرم سال ۵۷ از آقای گلپایگانی خواستند کسی را به آنجا بفرستند تا برای شیعیان عزاداری و سخنرانی کند. ایشان مرا فرستادند به انگلستان. محرم و صفر را تمام کردم. همان ایامی بود که حضرت امام به تبعید رفته بودند و در نوفل لوشاتو بودند. با خودم گفتم من شاگرد امام هستم و تا اینجا آمده‌ام به خدمت امام بروم. وقتی به نوفل لوشاتو رسیدم نزدیک نماز مغرب بود. به داماد امام مرحوم آیت الله اشراقی گفتم برای دیدن امام آمده‌ام. ایشان به من گفت خوش آمدید. اما امام وقت دیدار خصوصی ندارند. خبرنگاران بسیاری آمده‌اند. شما در موقع نماز بیا و همان جا امام را ببین. من آنجا نماز را خواندم و امام را زیارت کردم و با ایشان صحبت کردم. امام با آقای گلپایگانی خیلی صمیمی بودند. حضرت امام به اندرونی رفتند. آقای اشراقی به من گفت آقای فرمایند داخل شوید. با امام صحبت کردم و گفتم آقا ما در ایران کارمان این است که از انقلاب دفاع کنیم. بنده خدایی در مسجد ما منبر می‌رود و ما برای منبری وظیفه تعیین نمی‌کنیم که این یا آن را بگوید. ساواکی‌ها هر کس برای شما شعار بدهد را به گلوله می‌بندند. حتی اگر کودکان دبستانی بیرون بیایند ساواکی‌ها آنها را گلوله می‌بندند. جوانان ایرانی از شما اجازه جنگ مسلحانه می‌خواهند تا ساواکی‌ها را بزنند. آقا فرمود این نوع جنگ‌های مسلحانه جواب نمی‌دهد. امیدواریم ان شاء الله با همین تظاهرات و اعتصابات و راهپیمایی‌ها به نتیجه برسیم. وقتی به ایران بازگشتم به همه گفتم امام فرمودند با این تظاهرات و حضور مردم به پیروزی می‌رسیم که الحمدلله رسیدیم. من بعد از دیدار امام در نوفل لوشاتو به ایران بازگشتم.

از چه زمانی به عضویت جامعه روحانیت مبارز درآمدید؟

قبل از انقلاب در جامعه روحانیت مبارز که آیت الله مهدوی کنی و آقایان دیگر مسئول بودند عضو بودم و اعلامیه‌ها را امضاء می‌کردیم. آیت الله مهدوی کنی در یکی از باغ‌های اطراف تهران جلسه‌ای گرفته بود. می‌خواستند بدانند چه کسانی عضو جامعه روحانیت مبارز هستند. هر کس کسی را معرفی کرد. شهید

بهشتی به ایشان فرمودند کسانی که در آن زمان خفقان جرأت کردند اعلامیه‌های علیه رژیم را امضا کنند اعضای جامعه روحانیت مبارز هستند. واسم من در امضاها بود.

حاج آقا در چه سالی و با چه کسی ازدواج کردید؟

من در همدان با دختر خاله‌ام ازدواج کردم. صاحب دو پسر و سه دختر شدیم. یکی از پسرانم به نام محمدرضا شهید شد. دامادم شهید اقدسی همسر دختر دوم بودند که شهید شدند. پسر دیگرم در زمینه کامپیوتر تخصص دارد و خیلی فعال است و تدریس می‌کند. البته طلبه نیست. شهید اقدسی در مؤسسه‌ای کار می‌کرد که اعلامیه‌های امام و انقلاب را چاپ می‌کردند و با محمدرضا آنها را بین مردم تقسیم می‌کردند. وقتی دامادم شهید شد در محمدرضا خیلی تأثیر گذاشت. شبی دیدم محمدرضا نامه‌ای نوشت و روی طاقچه گذاشت. کسی نمی‌تواند نامه دیگری را بخواند اما چون من ولایت داشتم آن نامه را خواندم. این اشعار را نوشته بود:

خوشا آنان که با عزت ز گیتی

بساط خویش برچیدند و رفتند

ز کالاهای این آشفته بازار

محبت را پسندیدند و رفتند

خوشا آنانکه در میزان وجدان

حساب خویش سنجیدند و رفتند

نگر دیدند هر گز گرد باطل

حقیقت را پسندیدند و رفتند

خوشا آنانکه بر این صحنه خاک

چو خورشیدی درخشیدند و رفتند

خوشا آنانکه با اخلاص و ایمان

حریم دوست بوسیدند و رفتند

خوشا آنانکه که پا در وادی حق

نهادند و نلغزیدند و رفتند

حضرت استاد در چه سالی به تهران و به این منطقه آمدید؟

حسینیه‌ای در آب‌منگول بود، از من دعوت شد که به آنجا بروم صحبت کنم. خداوند شهید بهشتی را رحمت کند. شهید بهشتی می‌گفت ما اگر زبان خارجی ندانیم تحصیل کرده‌ها به ما اعتنا نمی‌کنند. ایشان شب‌ها جلسه گذاشته بودند و به طلاب زبان انگلیسی یاد می‌دادند. شهید مصباح‌زاده در بین آنها بود. در آنجا که درس خواندیم منبر ما مقداری به روز شد. شهید بهشتی کتابی به نام شیعیزم به من دادند و گفتند این را بخوان ببین چگونه است. شیعیزم در زبان انگلیسی به معنای شیعه‌گری است. متولیان مسجد انصارالحسین در خیابان پنجم نیروی هوایی به حسینیه آب‌منگول آمده بودند. آنها منبر من را دیدند و پسندیدند و گفتند ما مسجدی داریم شما برای امام جماعت مسجد ما بیایید. گفتم من باید از آیت الله گلپایگانی اجازه بگیرم. خودشان پیش آقای گلپایگانی رفتند و آقای گلپایگانی گفته بودند ما در مدرسه خودمان به ایشان نیاز داریم. گفته بودند در نیروی هوایی عده زیادی ارتشی زندگی می‌کنند لازم است که ایشان اینجا باشند. ماه شعبان بود آقای گلپایگانی به من گفت ماه رمضان را به اینها قول می‌دهم که بروی. به آنجا رفتم دیدم مردم همه انقلابی هستند اما عده‌ای هم ارتشی هستند. یک روز آنجا می‌خواستند مسجدی تأسیس کنند. یکی از

آنها گفت کلنگ را بزن به نام شاهنشاه آریامهر. آن آقا هم خوشبختانه گفت به نام امام زمان می‌زنم. من برای آقای گلپایگانی نامه نوشتم من یک ماه به اینها قول داده‌ام که بمانم اما با این اختلافات که بین انقلابی‌ها و ارتشی‌ها در این محل وجود دارد می‌ترسم نتوانم بمانم. آقای گلپایگانی برای من نامه نوشت همه جا اختلافات هست، اختلافات را با زیرکی باید رفع کرد.

چند سال در کلاس درس امام شرکت کردید و تقریرات کدام درس امام را نوشتید؟

تقریرات درس مکاسب امام را نوشتم. ده سال در کلاس درس امام شرکت کردم. کل مکاسب را شرکت داشتم و همه مکاسب را نوشتم.

با آیت الله العظمی بروجردی چگونه آشنا شدید؟

من به کلاس درس ایشان می‌رفتم. گاهی نیز به منزلشان می‌رفتم. من از صغار طلاب ایشان بودم.

از چه زمانی تدریس را شروع کردید و چه درس‌هایی را تدریس کردید؟

من اگر مکاسب درس می‌خواندم لمعه و مطول را درس می‌گفتم و اگر کفایه درس می‌خواندم مکاسب را درس می‌دادم. تمام درس‌های حوزه را به همین صورت تدریس کردم. در اینجا نیز مدتی برای ائمه جماعات مسائل مستحدثه را درس می‌دادم. بعدها کتاب صلاة را شروع کردم که به دلیل کسالتم آن را تعطیل کردم.

در تهران در کدام مدرسه تدریس را شروع کردید؟

درس خارج را در منزل شروع کردم. در مدرسه شهید مطهری و مدرسه آیت الله مجتهدی تدریس داشتم. درس اخلاق و مکاسب می‌گفتم.

چگونه در دانشگاه به تدریس مشغول شدید؟

در محل ما آقای به نام قدوسی مسئول نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه بود از من دعوت کرد به آنجا بروم اخلاق و اعتقادات تدریس کنم. وقتی آقای قدوسی مرحوم شد اساتید به مقام معظم رهبری نامه نوشتند ایشان برای مسئولیت نهاد نمایندگی دانشگاه علم و صنعت مناسب هستند. در آنجا بودم و تدریس هم می‌کردم تا بازنشسته شدم. آقای قدوسی به من گفت شما در دانشگاه نماز را بخوانید. تا چندی پیش برای نماز به آنجا می‌رفتم اما به واسطه کرونا تعطیل شده است.

بعد از انقلاب ارتباطتان با امام چگونه بود و چه مسئولیت‌هایی داشتید؟

من قبل از انقلاب از امام اجازه و جوهات داشتم. بعد از انقلاب امام جمعه همدان آیت الله نوری همدانی بودند. من نائب امام جمعه همدان شدم. با رفتن به همدان با مردم آشنایی پیدا کردم. زمان انتخابات دور اول که شد مردم از من خواستند کاندیدا شوم. شهید مدنی نیز آنجا بود. وقتی من کاندیدا شدم شهید مدنی در نماز جمعه گفته بود اگر من در روز انتخابات در همدان باشم به حمیدی رأی می‌دهم. دوره اول به عنوان نماینده همدان انتخاب و در مجلس رئیس کمیسیون دیوان محاسبات شدم. دوره دوم نیز شرکت کردم و رأی آوردم. دوره سوم کاندیدا نشدم.

از طرف چه کسی رئیس مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه تهران شدید؟

از طرف آیت الله مهدوی کنی به عنوان اولین مدیر به ریاست مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه تهران منصوب شدم و چند سالی هم ریاست آنجا را بر عهده داشتم.



پرونده‌ای در بزرگداشت آیت‌الله سیدهاشم حمیدی همدانی

سیده محمدرضا علم الهدی:

مقبول العامه و محبوب العامه است

حجت الاسلام والمسلمین سیده محمدرضا علم الهدی فرزند مرحوم آیت‌الله سید عبدالجواد علم الهدی و مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم و عضو هیئت رئیسه مجمع عمومی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم است. ایشان در گفت‌وگو با حریم امام از جایگاه اجتماعی و ویژگی‌های شخصیتی آیت‌الله حمیدی همدانی سخن به میان آورد.

به قدری زیبا و روان می‌فرمایند که به سرعت سخنرانی‌ها و درس‌های ایشان جزوه می‌شود و موجود است. علت گمنامی ایشان به نظر همه علمای بزرگ مظلوم هستند. کم نیستند مانند ایشان که دیر سرآغشان رفتند و مطرحشان نکردند.

اخلاق اجتماعی و جایگاه مردمی آیت‌الله حمیدی چگونه است؟

در اخلاق به غایت متواضع، به غایت مردمی، کم توقع و کم انتظار هستند. وقتی به ملاقات ایشان می‌روید مردم‌داری می‌بینید که در گوشه‌ای نشسته و مشغول کار خودش است. تنهای تنهاست. وحید و حید است. بسیار شریف و خوش اخلاق است اما در عین حال تنهای تنهاست. مقبول العامه و محبوب العامه هستند و همه طیف‌ها دوستشان دارند. اما منظورم از تنهایی؛ استفاده‌ای که از این بزرگان باید بشود در آن حد نمی‌شود. ناشناخته باقی مانده‌اند. باید رسانه‌ها خدمتشان برسند. دانشگاه و حوزه‌های علمیه باید از ایشان تجلیل کنند. اخیراً بافاضل ارجمند استاد حوزه علمیه آقای سید جلال همدانی که از دوستان ما هستند صحبت کردیم. ایشان گفتند از آقای حمیدی استفاده نمی‌شود. اگر استفاده می‌شد این قدر ایشان غریب و ناشناخته نمی‌ماند. البته خواص، ایشان را می‌شناسند. نوعاً توقع می‌رود که از این بزرگان جوری تجلیل شود که نامشان ناشناخته نماند. مردم گمان می‌کنند ما علما نداریم. ما بزرگانی داریم. باید در خانه باز باشد. وقتی در خانه باز بود مردم آمدند و رفتند علما را می‌شناسند.

مهمترین صفات و ویژگی‌های آیت‌الله حمیدی از منظر شما چیست؟

سیدی عظیم الشان، انقلابی، فقیه و پدر شهید و از خانواده میرزی هستند. ولی در غایت تواضع، ادب و اخلاق و به دور از همه تمنیات ظواهر دنیا هستند. از روزی که ایشان به خانه کوچک سازمانی وارد شده است تا الان نه خانه و نه فرش خانه تغییر کرده است. همان است که روز اول آمد و تا الان تغییری نکرده است و ثابت مانده است. اخیراً خدمتشان رسیدیم همانی بود که پنجاه سال پیش بود.

یک داماد محترمی داشتند که مهندس بود ایشان هم شهید شدند. ایشان خانواده شهید هستند. ایشان از طرفی در دانشگاه بسیار فعال بودند. دانشجویان از محضر مبارکشان بسیار استفاده کردند. با پدر من بسیار ارتباط قوی داشتند به طوری که همدانی‌هایی که در تهران جا نداشتند به منزل ما وارد می‌شدند یا به منزل آیت‌الله حمیدی می‌رفتند.

در تهران مرکز مدیریت وجود نداشت. قم تصمیم گرفت مرکز مدیریتی در تهران باشد. آیت‌الله حمیدی به جهت خصوصیات و امتیازاتی که داشتند اولین رئیس مرکز مدیریت تهران شدند.

جایگاه آیت‌الله حمیدی در بین علمای تهران با توجه به اشراف شما که از قدیم با بزرگ‌ترها در ارتباط بودید چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در شرق تهران از ایشان با شخصیت‌ترو بزرگ‌تر نداریم. رأس العلماء و الفقهاء شرق تهران و به غایت متواضع هستند. من کسی بالاتر و بزرگ‌تر از سن ایشان سراغ ندارم.

به نظر شما علت گمنامی آیت‌الله حمیدی چیست؟

ایشان بی‌نهایت متواضع، خاکی و بی‌تشکیلات هستند و تشکیلاتی حرکت نکردند. آیت‌الله حمیدی در دانشگاه موقعیت عالی دارند. ایشان از نظر بزرگان، در شرق تهران قرین ندارند. البته تهران جای بزرگی است. علمای دیگر هم هستند اما هر کس باشد از آقای حمیدی سابقه و سن و فضل کمتری دارد. البته جناب آیت‌الله ضیاءالدین نجفی تهرانی فرزند ارشد مرحوم آیت‌الله العظمی نجفی در شرق تهران هستند که سابق همسایه نزدیک روبروی ما بودند و الان ایشان نیز در شرق تهران از بزرگان به حساب می‌آیند ولی نه نسبت به آقای حمیدی. نسبت به ایشان سن و سابقه کمتری دارند. آقای ضیاء نجفی شاگرد نجف است و با پدر در نجف بودند ولی آقای حمیدی از شاگردان امام و آیت‌الله العظمی بروجردی هستند.

به ویژگی‌های قلمی ایشان اشاره داشته‌باشید. تألیفات متعددی داشته‌اند. به نظر می‌رسد ایشان مباحث کلامی و توحیدی و اعتقادی را برای دانشجویان

شخصیت آیت‌الله حمیدی که از دوستان صمیمی مرحوم والد شما بود، را در حوزه اخلاقی، علمی و جایگاه اجتماعی چگونه تحلیل می‌کنید؟

برخی از شاگردان آیت‌الله بروجردی به حضرت امام ارادت داشتند، صبح و عصر به کلاس درس ایشان می‌رفتند، برخی فقط در یک کلاس درس شرکت می‌کردند. مرحوم والد من آیت‌الله سید عبدالجواد علم الهدی به دو درس امام می‌رفتند، به همین جهت حجم تقریرات پدرم به دوازده هزار صفحه رسیده است. پدرم فقه و اصول امام می‌رفتند اما در اصول شاگرد آقای بروجردی نیستند. در فقه و صلاة شاگرد آقای بروجردی و در طهارت و اصول شاگرد امام بودند.

شاگردان مبرزی که در آن زمان با هم هم‌دوره بودند یک حلقه مباحثه به اصطلاح قدیم کمپانی نام داشت که منظورشان تجمع بود. تمام فضلا و بزرگان در آن زمان تقریباً در یک مجمعی با هم جمع می‌شدند. در منطقه‌ای که مرحوم آیت‌الله مشکینی، مرحوم آیت‌الله سعیدی، مرحوم آقای عراقچی، نیری، ثابتی و عموی من سید محمد علم الهدی، آقای سید هاشم حمیدی و مرحوم آیت‌الله موسوی همدانی با هم و هم سن و همسایه و هم مباحثه بودند. خانه‌ها به هم وصل بود و کنار هم بودند. ولذا عصرها در مجموعه دوستان بعد از تبعید حضرت امام نشست مشترکی بین شاگردان امام و شاگردان آقای بروجردی برقرار بود. مجلس خوبی هم داشتند. حتی سال ۴۳ که درس‌های حوزه برای مدتی تعطیل شد فعالیت علمی آقایان فضلا تعطیل نشد. بین آقایان همدانی‌ها کسی که الحمدلله در قید حیات است و جنبه انقلابی‌ش محرز است و شخصیت علمی او ترکیبی از حوزه و دانشگاه است جناب آیت‌الله آقای حاج سید هاشم حمیدی همدانی هستند. ایشان بعد از تبعید امام که به تهران آمدند در خیابان پنجم نیروی هوایی و در مسجد انصار که مسجد خوبی است سکونت گزیدند و فعالیت‌های دانشگاهی مفیدی داشتند که تألیفات فراوان و تدریس‌های ایشان به صورت کتاب درآمده است. این بزرگوار شخصیت ممتازی دارد. آقا زاده عزیزی به نام آقا رضا داشتند که این پسر بسیار فعال در جبهه شهید شد.



آیت الله محمد عندلیب همدانی مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم، مولف، خطیب و پژوهشگر دینی، در گفت و گو با هفته نامه حریم امام به تشریح ابعاد مختلف زندگی علمی، اخلاقی و جایگاه اجتماعی و برخی از آثار علمی آیت الله سید هاشم حمیدی همدانی پرداخت.

یروندهای در بزرگداشت آیت الله سید هاشم حمیدی همدانی

محمد عندلیب همدانی:

ایشان به حق عالم ربانی هستند

❁ به تمام معنا مردمی است

ایشان است. من تعریف بیجان نمی کنم. من تا به حال از ایشان غیبتی، سخن نیش دار و کنایه دار علیه کسی نشنیده ام. از خیلی ها این سخنان را می شنویم ولی از ایشان ابداً نشنیده ام. انسان مهربانی است، کنترل زبان دارد و با همه نیک و خوب برخورد می کند. می دانستم کسانی با او برخورد خوبی نداشتند و در مناسبت هایی علیه او اقداماتی کرده بودند. من شاهد بودم ایشان ابداً چیزی که باعث کدورت و خدای ناکرده غیبت و تهمت و استهزاء باشد بر زبانش جاری نکرد حتی علیه کسانی که با او خوب تعامل نکردند. نکته چهارمی که عرض می کنم زهدشان است. هم پدر بزرگوارشان زاهدانه در همدان زندگی کردند و هم خودشان در زمانی که در قم بودند منزلی معمولی و زندگی طلبگی داشتند. آن زمان که به دعوت مردم منطقه نیروی هوایی تهران به مسجد انصار الحسین رفتند آن مسجد نیمه کاره بود. مردم آن منطقه نزد آیت الله گلپایگانی رفتند و از ایشان درخواست کردند که به ایشان امر کنند که به تهران بیایند. از همان زمان که به تهران رفتند با اینکه مورد استقبال مردم بودند و وجوهاتی به ایشان داده می شد زندگانی بسیار بسیار ساده و زاهدانه ای داشتند. در همان خانه ای که پنجاه سال قبل زندگی می کردند همچنان همان خانه و زندگی را دارند. ابداً چیزی به زندگیشان اضافه نشده است. این زهد و دوریشان از دنیا و مال دنیا و مقام دنیا باعث شده در آن منطقه تهران واقعا مردم به ایشان علاقمند باشند. من به مسجدشان رفتم و عشق و علاقه مردم را نسبت به ایشان دیده ام. نکته بعدی که در مورد زندگی حضرت آیت الله حمیدی عرض می کنم این است که ایشان در مسائل مربوط به ولایت اهل بیت علیه السلام بسیار ساعی، کوشا و جدی هستند. در

فقهی و اصولی است. نکته دوم جنبه تعبد ایشان به دین و دیانت است. انسان متدینی است. این گونه نیست که به خاطر آنکه مردم توجه به او کنند حرف حقی را نزنند و یا حرف باطلی را تأیید کنند به خاطر اینکه چند نفر بیشتر اطرافشان باشند. هرگز. حرف حق را می زند و لو کسانی که با او همراه و همقدم بودند از دست او ناراحت شوند. ایشان از بیان حرف حق ایبایی ندارد. تعبد به شریعت دارند. نکته سوم اخلاقی بودن

آنطور که امیر المؤمنین علیه السلام مردم را به سه دسته تقسیم می کنند و یک دسته را عالم ربانی می نامند من آیت الله حمیدی را به حق عالم ربانی می دانم. ایشان از جهت علم و هم از جهت اخلاق و از جهت برخورد با مردم و مردمی بودن و مردمی زندگی کردن و خود را از مردم جدا ندیدن قابل الگو گرفتن برای طلاب جدید هستند. این خیلی مهم است. امروزه متأسفانه بعضی از روحانیون خودشان را تافته جدا بافته از مردم می دانند. ایشان یک روحانی به تمام معنا مردمی هستند. خداوند سایه همه علمای اعلم و علمای ربانی و خدوم شیعه را از سر ما کم نکند و ان شاء الله شاهد باشیم شهرستان های ماه به ویژه تهران عاصمه التشیع از این گوهرهای گرانبهادر خود داشته باشد

بحث ما درباره شخصیت آیت الله سید هاشم حمیدی همدانی است. با توجه به رفاقت و ارتباطاتی که با والد مرحوم و بزرگوار شما داشتند علاقمندیم درباره فضائل علمی، اخلاقی و سیره عملی آقای حمیدی از زبان شما بشنویم.

جناب آیت الله سید هاشم حمیدی فرزند سید ابوالقاسم حمیدی است. پدر ایشان از علمای بسیار خوب همدان بودند و در منطقه حصار همدان امامت جماعت داشتند و مورد توجه مردم بودند. آیت الله حمیدی از کسانی هستند که بیشتر تحصیلاتشان را در قم و مقدار کمی را در همدان در مدرسه مرحوم آقای آخوند گذرانده اند. آشنایی من با ایشان از زمان طفولیت است که ما به قم می آمدیم و منزل ایشان در خیابان خاکفرج بود. سه منزل کنار هم بودند؛ یکی منزل ایشان، یکی منزل مرحوم سید ابوالحسن موسوی امام جمعه اسبق همدان و دیگری منزل مرحوم حاج آقای عراقچی همدانی. این سه نفر با هم رفیق بودند و در کنار هم خانه داشتند. مرحوم آقای عراقچی دایمی من بودند و ایشان با پدرم رفاقت داشت و از آن زمان آشنایی ما شروع و تا الان هم که الحمدلله در قید حیات هستند ادامه دارد. آنچه به عنوان نقطه بارز زندگی ایشان می شناسم عرض می کنم شاید برادران دیگر به نکات دیگری بپردازند؛ یک: حاج آقای حمیدی بزرگوار ملای درس خوانده و متتبع خوبی است. این طور نیست که چون در تهران بوده و از حوزه علمیه دور بوده مطالب علمی فراموششان شده باشد. خیر ایشان در تهران که امامت جماعت مسجد انصار الحسین در منطقه نیروی هوایی را بر عهده دارند مشغول بحث و تدریس در حوزه علمیه تهران و گاهی در منزل بوده اند. یک نکته جنبه علمی ایشان از جهت

مناسبت‌ها و وقتی در مسجدشان یا جاهای دیگر بالای منبر می‌روند به ذکر مصیبت گفتن مقید هستند. بسیار جانسوز ذکر مصیبت می‌گویند. گریه می‌کنند و دیگران را نیز می‌گریانند. من افراد زیادی را دیده‌ام اما ایشان در این جهت ممتاز هستند. آیت‌الله حمیدی در قم از محضر بزرگانی استفاده کرده و اخلاق و علم بزرگان حوزه را برای خودشان سرمایه‌گراندازی قرار داده‌اند. فرزند و دامادشان هر دو جزو شهدای جنگ تحمیلی هستند و ایشان ابو‌الشهید هستند. داماد و فرزندشان شهید شده‌اند. خلاصه یک مجموعه‌ای از یک روحانی موفق مردمی هستند که امروزه نمونه‌های ایشان متأسفانه کم دیده می‌شود. با قاطعیت عرض می‌کنم جزو کسانی هستند که هر کس با او ملاقات کند به یاد خدا می‌افتد. چنانکه در روایات آمده است با کسی ارتباط داشته باشد که شمارا به یاد خدا بیاورد جناب آیت‌الله حمیدی جزو همین گروه هستند. بنده با تمام نقصی که دارم و درک کمی که دارم معتقدم مثل ایشان را در بین علمای همدان و علمای تهران کمتر می‌توانیم با این جامعیت پیدا کنیم.

آیت‌الله حمیدی در دانشگاه تدریس داشته‌اند؟

بله. آیت‌الله حمیدی مدت‌ها ظهرها در مسجد خودشان کسی را جایگزین گذاشتند و به دانشگاه علم و صنعت می‌رفتند و از نزدیک با دانشجویان بودند. بله مدت‌ها در دانشگاه تدریس داشتند. بعدها که به دلیل شرایط جسمی نتوانستند در دانشگاه تدریس کنند نماز ظهرها را ادامه دادند. من در آنجا خدمتشان نرسیدم ولی از دوستان شنیدم که دانشجویان ایشان را برای خود پناهگاهی می‌دانستند. آیت‌الله حمیدی علیرغم تمام گرایش‌های مختلفی که در بین دانشجویان وجود دارد پناه آنها بودند. جناب آقای حمیدی مورد مشورت دانشجویان بودند با ایشان صحبت می‌کردند و راه حل می‌خواستند. بله ایشان سال‌ها در مسجد دانشگاه علم و صنعت خدمت کردند و علاوه بر آن تدریس هم داشتند.

ارتباط آیت‌الله حمیدی با مرحوم پدر شما چگونه بود؟

پدرم با پدرشان رفیق و از نظر سنی هم تقریباً هم سن بودند و دو دوره؛ دور اول و دور دوم مجلس شورا، نماینده مردم همدان در مجلس بودند. خودشان بارها می‌گفتند و اخیراً در تماسی که با ایشان داشتم و احوالشان را جویا شدم باز به من گفتند پدر شما به من اصرار کرد به همدان بروم و فرمودند من می‌خواهم نماینده همدان یک روحانی موّجه‌باشم. من به اصرار پدر شما آمدم و در همدان کاندیدا شدم و برای انتخابات شرکت کردم. در آن دورانی که نماینده بودند هیچ فرقی با آن دوران که یک روحانی معمولی بود ابدأ نداشتند. کارهای روزمره روحانی خودشان را ادامه می‌دادند. نمایندگی مجلس باعث نشده بود که مسجد و منبر و ارتباطش را با مردم کم یا تعطیل کنند. یکی از خدمت‌هایی که سال‌ها ادامه می‌دهند بدون آنکه به اسم ایشان باشد و من در جریان هستم و خودم برای این کار وساطت کردم این است که سال‌هاست در همدان برای طلبه‌های همدان به اسم مراجع شهریه می‌دهند. خیلی از طلبه‌های همدان نمی‌دانند که این شهریه را خود آقای حمیدی می‌دهد. به من سفارش کرده‌اند اسمی از ایشان برده نشود. با آقایان مراجع

هماهنگ کرده‌اند که من به اسم شما در همدان شهریه می‌دهم. سال‌ها هر موردی یا مشکلی برای طلبه‌ها از جهت مالی پیش می‌آمد اگر کمکی از دستشان برمی‌آمد کوتاهی نمی‌کردند. در تهیه جهیزیه مربوط به طلاب و دختران طلاب یا کمک به بیماران آنچه از دستشان برمی‌آمد اگر اشاره می‌کردیم کاملاً انجام می‌دادند. تواضع بسیاری دارند. به من سفارش کردند در پرداخت شهریه اسمی از من برده نشود.

درباره آثار آیت‌الله حمیدی اگر نکته‌ای هست بفرمایید.

ایشان علاوه بر آنکه در جنبه تبلیغ و تدریس موفق بوده‌اند تا آنجا که فرصت اجازه می‌داده است دست به قلم هم بوده‌اند. من به سه کتاب از کتاب‌های ایشان اشاره می‌کنم: یکی کتابی است به نام درس‌های فطرت که حاصل جلسات اعتقادی است که در موضوع اصول دین از توحید تا معاد در مسجد خودشان برای جوانان مسجد نوشته‌اند. سی درس است که اساس مسائل اعتقادات را بیان کرده‌اند. این کتاب برای آشنایی جوانان با اصول دین بسیار مفید است. کتاب دیگری که دارند در مورد غناء و آلت طرب که به زبان عربی نوشته شده است و به زبان فارسی ترجمه شده است به نام خوانندگی و نوازندگی. ایشان در بحث مکاسب که به مبحث غناء رسیده است به

خیر ایشان در تهران که امامت جماعت مسجد انصار الحسین در منطقه نیروی هوایی را بر عهده دارند مشغول بحث و تدریس در حوزه علمیه تهران و گاهی در منزل بوده‌اند. یک نکته جنبه علمی ایشان از جهت فقهی و اصولی است. نکته دوم جنبه تعبد ایشان به دین و دیانت است. انسان متدینی است. این گونه نیست که به خاطر آنکه مردم توجه به او کنند حرف حقی را نزنند و یا حرف باطلی را تأیید کند به خاطر اینکه چند نفر بیشتر اطرافشان باشند. هرگز. حرف حق را می‌زند و لو کسانی که با او همراه و همقدم بودند از دست او ناراحت شوند. ایشان از بیان حرف حق ابایی ندارد. تعبد به شریعت دارند. نکته سوم اخلاقی بودن ایشان است. من تعریف بیجانمی‌کنم. من تا به حال از ایشان غیبتی، سخن نیش‌دار و کنایه‌دار علیه کسی نشنیده‌ام. از خیلی‌ها این سخنان را می‌شنویم ولی از ایشان ابدأ نشنیده‌ام. انسان مهذب است، کنترل زبان دارد و با همه نیک و خوب برخورد می‌کند. می‌دانستم کسانی با او برخورد خوبی نداشتند و در مناسبت‌هایی علیه او اقداماتی کرده بودند. من شاهد بودم ایشان ابدأ ابدأ چیزی که باعث کدورت و خدای ناکرده غیبت و تهمت و استهزاء باشد بر زبانش جاری نکرد حتی علیه کسانی که با او خوب تعامل نکردند

صورت اجتهادی وارد این بحث شده و چون سوال زیاد می‌شده این کتاب را نوشته است و نشانگر تسلط ایشان به مسائل فقهی است. کتاب سوم که معرفی می‌کنم و شاید از جهتی بشود گفت مهمترین کتاب ایشان است که در این اواخر مشغول نوشتن آن بودند کتاب تنقیح الاحادیث و الاخبار است. در مقدمه این کتاب می‌فرمایند استاد ما مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه مایل بود یک گروهی تشکیل شود تا احادیث مربوط به اخلاق و احادیث مهمتر احادیث مربوط به اصول اعتقادات را که در کافی شریف وارد شده است از نظر سندی و مهمتر از نظر دلالتی بررسی کند. اگر چه مرحوم علامه مجلسی رضوان الله علیه در بحار الانوار این کار را کرده است ولی با عمق بیشتری و با توجه بیشتری نیاز است این کار انجام شود. ایشان می‌گویند مرحوم طباطبایی اصرار داشت این کتاب نوشته شود ولی نشد که چنین جمعی تشکیل شود. وقتی آن جمع تشکیل نشد من خودم شروع به نوشتن این کتاب کردم. از اول اصول کافی شروع کردند هر حدیثی را که ذکر می‌کند ابتدا یک اشاره گذرا به بحث سندی و بعد بحث دلالتی آن می‌کند.

به نظر من حدود سیصد و شصت روایت را از کافی در کتاب تنقیح الاحادیث و الاخبار بررسی سندی و دلالتی کرده‌اند. در آخر می‌فرمایند من اعتراف می‌کنم نمی‌توانم آنچه را که اُشار به سیدنا الاستاد علامه طباطبائی آن را که ایشان می‌گفت انجام داده باشم. اما به هر حال تا حدی که توانسته‌ام این کار را انجام داده‌ام. ایشان مایل است این کتاب توسط دیگران به سرانجامی برسد. البته ایشان آثار دیگری هم دارد غیر این سه کتاب که معرفی کردم؛ از جمله کتابی است در اعتقادات به نام ارتباط عقل و دین، یک کتابی در مورد حضرت سید الشهداء سلام الله علیه دارد که در لندن آن را تألیف کرده است که نهضت امام حسین و ریشه‌های آن نام دارد. کتاب دیگری در مورد اجتهاد و تقلید به زبان فارسی دارد. یک راهنما و دستور العمل برای کسانی است که می‌خواهند به عمره مفرده مشرف شوند. جزوه‌ای نیز در لندن تألیف و تکثیر شده است که زمامداری در غدیر نام دارد. برخی از کتاب‌های ایشان توسط انتشارات مسجد خودشان انصار الحسین و زیر نظر خودشان به رشته تحریر درآمده و چاپ شده است.

به عنوان سؤال پایانی آیت‌الله حمیدی را چگونه توصیف می‌کنید.

آنطور که امیر المؤمنین علیه السلام مردم را به سه دسته تقسیم می‌کنند و یک دسته را عالم ربانی می‌نامند من آیت‌الله حمیدی را به حق عالم ربانی می‌دانم. ایشان از جهت علم و هم از جهت اخلاق و از جهت برخورد با مردم و مردمی بودن و مردمی زندگی کردن و خود را از مردم جدا ندیدند قابل الگو گرفتن برای طلاب جدید هستند. این خیلی مهم است. امروزه متأسفانه بعضی از روحانیون خودشان را تافته جدا بافته از مردم می‌دانند. ایشان یک روحانی به تمام معنا مردمی هستند. خداوند سایه همه علمای علم و علمای ربانی و خدوم شیعه را از سر ما کم نکنند و ان شاء الله شاهد باشیم شهرستان‌های ما به ویژه تهران عاصمة التشیع از این گوهرهای گرانبهادر خود داشته باشد.



مرگ هزارپای ریاضی دان برای یک حبه قند

مصطفی سلیمانی اروان شناس

دبیر بخش خانواده

باشند. سلام و خداحافظی در هر صورت لازم است. هیچ کس حق ندارد جای خوابش را عوض کند. و هر کس برای آشتی پیش قدم بشود، آن یکی باید برایش کادو بخرد.» و حرف که به این جا رسید، یکپه، همانی که با زنتش دعواش شده بود، با یک جمله کوتاه و مختصر، ارزش همه حرف‌ها را دود هوا کرد و انرژی‌ای را که به جمعیت تزریق کرده بودم خواباند کف زمین. با صدایی که ناامیدی از کلمه به کلمه‌اش می‌بارید گفت «آقای دکتر! این قوانینی که گفتی، همه در حد ورق و کاغذند و در عمل کارایی ندارند!» و جوری که انگار توی خشت خام، چیزی را می‌بیند که من توی آینه هم نمی‌بینم، چشم و ابروش را بالا انداخت و گفت «بعد از درگیری، آن قدر فکر و خیال توی ذهن آدم می‌آید و می‌رود، که آدم یک آن به خودش می‌آید می‌بیند از طرفش متنفر شده. قوانین دعوا کیلویی چند؟ دلت خوش است یا برادر!» و پشت‌بندش، خنده چند نفر از جوان‌ترها، فضای خانه را پر کرد.

قشنگی‌اش این بود که خودش جواب خودش را داده بود. من هم فرصت را از دست نادم و حرفش را دست گرفتم که «اگر قرار باشد که فکر و خیال، همین جوری توی ذهنت رژه برود و افسار زندگی‌ات را دست بگیرد که کلاهت پس معرکه است! فکر کردن بیش از حد، یک خطای ذهنی است که نتیجه نمی‌دهد. غلط‌انداز است.»

بدون این که مجال بدهد ادامه حرفم را بزنم، گفت «به حق چیزهای نشنیده! تا بوده ما این طور شنیده‌ایم که فکر، آدم را از چاله در می‌آورد، آن وقت آقا می‌فرمایند که افسار زندگی‌ات را دست فکرت نده!» و نگاهی به ریش سفیدهای جمع کرد تا تأییدشان را بگیرد و همان طور که دست می‌کشید روی تهریش‌هاش، ادامه داد «با این حساب باید بعد از دعوا، در فکرمان را تخته کنیم و دو دو تا چهار تا نکنیم که طرف، چه بارمان کرده و چه فحش و فضیحت‌هایی به نافرمان بسته، و چه پل‌هایی را پشت سرش خراب کرده است!» و باز چشم چرخاندم بین جمعیت و ابرو بالا انداخت و گفت «ها؟»

فضا می‌طلبید که مثال بزنم. با این مقدمه شروع کردم که «بعضی وقت‌ها، ذهن و محاسبات منطقی‌اش، آدم را از احساسات درست محروم می‌کند.» و قبل از این که حوصله جمع سر برود، رفتم توی مثال. شروع کردم به تعریف کردن یک داستان و گفتم «در زمان‌های قدیم، یک هزارپایی بود که خیال می‌کرد خیلی زرنگ است.» تا لحن حرف‌زدنم داستانی شد، چشم‌های دو سه تا بچه‌ای که توی جمع نشسته بودند، از ذوق گرد شد. خوشحال بودم که آن‌ها هم به این بهانه از حرف‌ها مان بی‌نصیب نمی‌مانند.

بقیه داستانم را با آب و تاب بیشتری تعریف کردم که «هزارپا، لبه یک میز نشسته بود و داشت از آن بالا، پایین را می‌پایید. همین طور که چشم می‌چرخاند، یکپه یک حبه قند دید و چشم‌هاش برق زد. با خودش گفت «از کدام مسیر بروم بهتر است؟» و شروع کرد به حساب و کتاب. بعد به این فکر کرد که «از کدام پایه میز پایین بروم بهتر است؟» و بعدترش از خودش پرسید «با کدام پا، قدم اول را بردارم زودتر به نتیجه می‌رسم؟» و دوباره ذهنش مشغول این شد که «بقیه پاهام به چه ترتیبی حرکت کنند منطقی تر است؟» و بعد از کلی فکر و خیال، بالاخره قدم اول را برداشت!

یکی دو تا از بچه‌های تُخص جمع صلوات فرستادند. خنده‌ام گرفت، اما از نگرانی این که مبادا به جمع بربخورد، زودی ادامه داستان را گفتم «اولین قدم را که برداشت، برنامه ذهنی‌اش پیچیده شد و برای این که از گیجی دربیاید، دوباره شروع کرد به مرور نقشه‌اش. و بالاخره آن قدر فکر کرد و فکر کرد و فکر کرد که سر جایش مُرد!»

آه از نهاد بچه‌ها درآمد. یکپه یاد حاج آقا افتادم و چشم‌هام توی جمع گشتند به دنبالش. تکیه داده بود به پشتی و داشت با لبخند، استکان چایی را از توی نعلبکی برمی‌داشت. یک پر از پرتقالی که برام پوست کنده بود برداشتم و گفتم «آدم باید بداند کی باید به حرف ذهنش گوش کند و کی به حرف دلش! دل آدم می‌گوید بگذار چند دقیقه از دعوا بگذرد، می‌نشینم با طرف جمع سنگ‌هام را وامی‌کنم، اما ذهن، آن قدر آتش بیار معرکه می‌شود که دل دو طرف را از همدیگر سیاه می‌کند و نمی‌گذارد مهلت به مذاکره برسد!»

پرتقال را که گذاشتم توی دهانم، حاج آقا هم داشت چایی‌اش را سر می‌کشید و لبخند روی لبش، دقیقاً مثل لبخندهایی بود که پدر و مادرها، وقتی بچه‌شان توی جمع شعر می‌خواند می‌زنند.

پرتقال را پوست گرفت و دست به دست رساند به دستم. همیشه توی مهمانی‌ها هوم را دارد و می‌خواهد یک جورهایی محبتش را نشانم بدهد. دستم را گذاشتم روی سینه‌ام و گفتم «پرتقال دست شما، خوردن دارد حاج آقا!» و تصمیم گرفته بودم بر خلاف همیشه، این بار، هر طور شده، از زیر انجام در خواستش در بروم که دیدم دوباره با همان حالت مخصوص به خودش، سرش را با طمانینه به سمت پایین تکان می‌دهد و زیر لبی می‌گوید «بگو!» و از آن لبخندهایی می‌زند که پدر و مادرها، وقتی بچه‌شان توی جمع شعر می‌خواند می‌زنند.

سرم را انداختم پایین، و چشم‌هام را دوختم به فرش، که یعنی توی دنیای خودمم و اصلاً حواسم نیست، ولی کار ساز نبود. با صدای بلند گفتم «ایها الناس چند دقیقه زبان به دهان بگیرید که آقا مصطفی می‌خواهد مستفیضان کند!» و دستم را گذاشت توی پوست گردو. این بار با بیست سی تا چشم طرف بودم و مقاومت کردن، به در بسته می‌خورد.

ته‌مانده چایی جلوم را سر کشیدم و گلوم را صاف کردم. چیز خاصی توی ذهنم نبود که بخواهم برای یک جمع مردانه فامیلی بگویم. به امید این که شاید بهانه‌ام کارگر بیفتد گفتم «آخر تفاوت سنی، توی جمع‌مان خیلی زیاد است! از بچه دو سه ساله بگیرد تا پیرمرد هفتاد هشتاد ساله! این جوری یک مقدار حرف زدن سخت می‌شود، چون فهم و نیاز مخاطب فرق دارد.» اما این بار، صدای همه، به جز حاج آقا درآمد. کار خودش را کرده بود و حالا بی حرف عقب کشیده بود و با سر رو به پایین، لبخندهای ریز ریز می‌زد.

چشم چرخاندم بین فامیل‌ها، که حداقل با توجه به وضعیت و حال و روزشان حرف بزنم، و نگاهم گیر کرد روی یکی‌شان، که تازه با زنتش دعوا کرده بود و توی خودش بود.

دوباره گلوم را صاف کردم و بعد از خوش و پش، از این جا شروع کردم که «ما خیلی از رفتارهای مهمان را انتخاب می‌کنیم. مثلاً انتخاب می‌کنیم غمگین و افسرده باشیم یا نه؛ درست همان طور که انتخاب می‌کنیم در پی یادگیری و فهم باشیم یا نه.» و می‌خواستم تئوری انتخاب ویلیام گلاسر را به زبان همه‌فهم تشریح کنم که یکی از جوان‌ها حرفم را قطع کرد و گفت «ما غم را انتخاب نمی‌کنیم. غم بر ما نازل می‌شود.» و همین شد که تک به تک، صدای بقیه هم درآمد. داشتند یک‌صدای می‌شدند که آدمی‌زاد، هر چقدر هم که زور بزنند، نمی‌تواند جلوی غم را بگیرد، و بحث نامردی روزگار و ناتوانی بشر آمده بود وسط. شن صدام را بردم بالاتر، آن قدر که همه جمعیت بخوابد، و برایشان یک مثال زدم. گفتم یک ماشین را در نظر بگیرید که چرخ‌های جلویش، عمل و تفکر است و چرخ‌های عقبیش، احساس و فیزیولوژی بدن. و پرسیدم «کدام چرخ‌ها ماشین را هدایت می‌کنند؟» و قبل از این که کسی جواب بدهد خودم گفتم «چرخ‌های جلویی!» و برای این که حرفم حسابی توی ذهن همه‌شان جا بیفتد اضافه کردم «فکر و عمل انسان، مثل دو تا چرخ جلویی ماشین، چرخ‌های عقبی را دنبال خودشان می‌کشاند و به همین خاطر، احساس غم، وقتی به وجود می‌آید که انسان با فکرش، غم را انتخاب کرده باشد.» و همین که احساس کردم تا این جای قضیه را توی ذهنشان جا انداخته‌ام، رفتم مرحله بعد. گفتم «با این حساب، ما رفتارهایمان را انتخاب می‌کنیم. مثلاً انتخاب می‌کنیم که بعد از یک بگو مگوی ساده، آن را به دعوا و درگیری و قهر تبدیل کنیم، یا خشم و عصبانیت‌مان را مدیریت کنیم و ماجرا را ختم به خیر کنیم.»

یکی از مجردها گفت «دعوا که حساب و کتاب ندارد! طرف، یکی می‌گوید، یکی هم می‌شنود، و معلوم است که آخرش دلخوری و کدورت است!» و باز هم ولوله افتاد توی جمعیت.

با حرف‌هاش کارم را راحت کرد؛ انگار که دست همه را گرفت و برد جایی که من می‌خواستم. من هم دور برداشتم و با صدای بلند شروع کردم به گفتن چیزی که می‌خواستم. گفتم «به این خاطر است که دعوا و قهر هم باید قانون و قاعده داشته باشد. این جوری، آدم از چهار تا حرف ساده به طلاق نمی‌رسد.» و بعد، شروع کردم به شمردن قوانین قهر کردن. گفتم «زن و مرد باید بین خودشان قانون بگذارند که هر اتفاقی هم بیفتد، حق ندارند به خانواده‌های هم توهین کنند. حق ندارند مسائل و مشکلات کهنه را مطرح کنند. شام و ناهار نپختن و شام و ناهار نخوردن تعطیل است و هر دو باید مثل حالت عادی برای غذا حاضر

۲۳



[خطای پیش از حد فکر کردن]

خطاهای شناختی



دست از تجزیه و تحلیل بر نمی‌دارد



در گفت‌وگوی پیش رو، حجت‌الاسلام والمسلمین محمد ادیب یزدی، مشاور فرهنگی گروه توسعه صنایع بهشهر، مشاور خانواده و مشاور فرهنگی شهر دار لواسان، با تعریف ساده و مختصر خطای بیش از حد فکر کردن، به بیان دقیق این موضوع، تشریح نکات مبهم آن، توضیح عوارض و پیامدها، و هم‌چنین ارائه چند مثال ملموس برای درک این خطا پرداخته است.

شروع به حرکت کند. پیچیدگی روند عملیاتی ای که شیر ترسیم کرده، باعث کند شدنش می‌شود و ذهن او را موقع اجرای کار، مشغول و ناکارآمد می‌کند. در نتیجه، تا شیر در حال محاسبات سنگین فراز و فرود است، آهو فرار می‌کند.

یا به عنوان مثال، گلف‌بازی را در نظر بگیرید که تا حفره آخر، عالی ظاهر شده است. سه ضربه جلو است و با یک دو ضربه ای، می‌تواند به لیگ‌های برتر راه پیدا کند، اما در موقع عمل، ناگهان ترس، سرپای وجودش رامی‌گیرد و در حالی که دست و پاهایش می‌لرزند، مثل تازه کارها، توپ را با شش متر اختلاف از حفره، توی بوته‌ها می‌اندازد! اضطراب او به حدی است که حتی ضربات بعدی را هم مثل مبتدی‌ها، توی چمن‌های بلند کنار زمین و آب‌های دریاچه اطراف و شن‌هایی که خیلی از حفره دورند می‌اندازد و در نهایت، مسابقه برده را واگذار می‌کند و از حریش شکست می‌خورد.

ابتلا به خطای بیش از حد فکر کردن، چه پیامدها یا عوارضی را برای فرد به دنبال دارد؟

واضح‌ترین پیامد این خطا، این است که فرد مبتلا، به راحتی پذیرای تغییر نیست. فرد مبتلا، در ذهن خودش الگوهای فکری ای را تعریف کرده که در دامشان گیر افتاده است. پیامد دیگر آن، ضعیف شدن مهارت‌های فرد در تصمیم‌گیری است. فرد مبتلا، نمی‌تواند درباره کاری که می‌خواهد انجام بدهد به قطعیت برسد و در نتیجه، همیشه در حالت بلاتکلیف به سر می‌برد و خسته و کلافه است. عارضه دیگر این خطا، بی‌عملی است. فرد مبتلا، نمی‌تواند شکست را بپذیرد، و به این خاطر، از ریسک فرار می‌کند. او ترجیح می‌دهد که فرصت‌های بزرگ را از دست بدهد و از اقدام اجتناب کند، اما در عوض، با شکست مواجه نشود. پیامد دیگر این اتفاق، انزوای گوشه‌گیری فرد مبتلاست. فرد مبتلا، با اشتغال فکری و ذهنی خود، خواه ناخواه بین خودش و اطرافیان فاصله می‌اندازد. و در مرحله جدی‌تر، با افسردگی مواجه می‌شود.

باز می‌ماند. به عبارت دیگر، بسیاری از اوقات، ریزبینی در حل یک مسأله، فرد را در مرحله اقدام فلج می‌کند.

چه ویژگی‌هایی باعث می‌شود که فرد، برای ابتلا به این خطای شناختی مستعدتر باشد؟

افراد کمال‌گرا، به احتمال زیاد، مستعد ابتلا به این خطا هستند. افرادی که به وسواس فکری دچارند، افرادی که نشخوار ذهنی دارند و کسانی که به روان‌رنجوری مبتلا هستند نیز، به احتمال زیاد، ممکن است در دام این خطای شناختی بیفتند. و علاوه بر همه این‌ها، افرادی که بیش از حد بر روابط شخصی خودشان با دیگران تمرکز کرده‌اند، نیز، جزو کاندیدهای جدی برای ابتلا به این خطای ذهنی هستند. استرس، نگرانی و مشکلات شناختی هم می‌تواند به شدت در شکل‌گیری این مسأله تأثیرگذار باشد.

چرا فرد مبتلا به خطای بیش از حد فکر کردن، متوجه اشتباه بودن مسیر افکارش نمی‌شود؟

بسیاری از اوقات، فرد مبتلا از الگوهای تکرار شونده فکری‌اش آگاهی ندارد و در مواقعی که آگاهی دارد، نیز، آن را طبیعی تلقی می‌کند و حتی به عنوان عامل رشد و ترقی خودش شناسایی می‌کند.

برای ملموس‌تر شدن خطای بیش از حد فکر کردن، چه مثال‌هایی به ذهن‌تان می‌رسد که عنوان کنید؟

به عنوان مثال، یک شیر را در نظر بگیرید که تصمیم گرفته آهویی را شکار کند. او از دور وضعیت آهورا در صد می‌کند، و با خودش عملیات شکار را این‌طور مرور می‌کند که ابتدا باید دویست متر به جلو بروم، بعد با زاویه ۴۰ درجه بچرخم. به فلان درخت که رسیدم، باید سرم را تحت زاویه بهمان درجه خم کنم. بعد به سمت راست آهو خیز بردارم. با شتاب ۷۰ متر بر ثانیه، روی رگ گردنش، در سمت راست فرود بیایم. باید حواسم باشد که در موقع خیز برداشتن، پاهای عقبی‌ام را به عقب بکشم و دست و پای جلویی‌ام را باز کنم، و بالاخره، بعد از این که نقشه کشیدنش تمام شد،

خطای بیش از حد فکر کردن را تعریف کنید.

گاهی فرد، با حجم گسترده‌ای از تفکرات آشفته در ذهنش مواجه است، و زمان زیادی را صرف فکر کردن می‌کند، و گمانش این است که با این حجم از تفکرات، شانس موفقیت و بُرد خودش را بیشتر کرده است، اما از این موضوع غافل شده که با افراط در فکر کردن، خودش را در چرخه‌های فکری متعدد گیر انداخته و از کار و اقدام منصرف کرده است.

چرا فرد اجازه می‌دهد که ذهنش در الگوها و چرخه‌های تکراری فکر گیر کند؟

چون احساس می‌کند باید همه چیز را کنترل کند. فرد مبتلا به این خطا، خیال می‌کند که با برنامه‌ریزی جزئی و دقیق، می‌تواند تمام احتمالات منجر به شکست را شناسایی کند و از همه اتفاقات بد نجات پیدا کند.

چه اتفاقی در ذهن فرد مبتلا به خطای بیش از حد فکر کردن می‌افتد که او را در این دور باطل نگه می‌دارد؟

فرد مبتلا به خطای بیش از حد فکر کردن، هیچ چیزی را به اندازه کافی مطلوب نمی‌بیند و در نتیجه دست از تجزیه و تحلیل بر نمی‌دارد، به این امید که بتواند با یک فکر تازه، در تصمیماتش به قطعیت برسد.

چرا بیش از حد فکر کردن، به جای این که عاملی برای موفقیت بیشتر فرد باشد، به دلیلی برای شکست او تبدیل می‌شود؟

بیش از حد فکر کردن، این گمان باطل را در فرد به وجود می‌آورد که گویا با محاسبه دقیق، می‌توان با درصد خطای کم‌تری به هدف رسید، در صورتی که، بسیاری از اقدامات وجود دارند که با محاسبات منطقی، به هیچ عنوان به نتیجه نمی‌رسند. به عنوان مثال، اگر قرار باشد که دست انسان، بعد از مواجهه با جسم داغ، ابتدا منتظر تجزیه و تحلیل فرد بماند و بعد، عقب کشیده شود، انسان آسیب‌های جدی می‌بیند. به همین ترتیب، اقدامات زیادی نیز وجود دارند که فرد، با محاسبات پیچیده ذهنی، از انجامشان

غرق در تفکرات پیچیده

محمد سهیلی راد

(کارشناس ارشد روان‌شناسی)

اشاره‌جمالی به خطای بیش از حد فکر کردن

خطای بیش از حد فکر کردن، یک خطای شناختی و اشتباه ادراکی است که در آن، فرد شروع به تجزیه و تحلیل تمام حالات ممکن برای موضوع مدنظرش می‌کند تا بلکه بتواند باسنجش‌های متعددش، بهترین مسیر انجام کار را پیدا کند و در نتیجه، درست‌ترین تصمیم را بگیرد. فرد مبتلا به خطای شناختی بیش از حد فکر کردن، برای این که بتواند به هدف مدنظرش برسد، به طور افراطی، خودش و تمام شرایط موجود را مورد محاسبه و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد، تا آن جا که غرق در تفکرات پیچیده می‌شود و وضعیت را بیش از حد برای خودش بغرنج می‌کند.

ریشه‌پیدایش خطای بیش از حد فکر کردن

۱. **نگرانی و ترس:** فرد، وقوع برخی اتفاقات ناگوار را پیش‌بینی می‌کند و از این که مبادا این پیش‌بینی‌ها به وقوع بپیوندند نگران می‌شود و به شدت احساس ناامنی می‌کند. تلاش برای فرار از احساس ناامنی، او را به فکر کردن دوباره وادار می‌کند.

۲. **افسردگی:** به دلیل پروسه‌های طولانی و سنگینی که برای انجام کارهای مدنظرش تعریف می‌کند، مدام با ناامیدی دست به‌گریبان است، و نسبت به برنامه‌ها و اهدافش، بی‌علاقه، بی‌میل و کم‌انرژی است.

۳. **کمال‌گرایی:** میل به کامل بودن سبب می‌شود که فرد برای دستیابی به معیارهای سطح بالایی که در ذهنش دارد، به شکل افراطی نسبت به خودش سخت‌گیری کند تا به هر طریق ممکن از شکست خوردن جلوگیری کند.

۴. **خودسرزنشگری:** توقعات درونی فرد، او را به شدت نسبت به خودش، بی‌انصاف و انتقادگر می‌کند. او در تکاپوی نیل به خواسته‌هایی که دارد، حتی از کوچک‌ترین اشتباهات و خطاهای خودش نیز نمی‌گذرد، و با ایرادگیری مداوم، خودش را دائماً در دام تردید و دودلی می‌اندازد.

۵. **تجربیات ناخوشایند:** عملکردهای ناموفق فرد، همواره به نحوی جلوی چشم او حاضرند و این اندیشه را در او به وجود می‌آورند که هر آن، امکان تکرارشان وجود دارد. تکرار مکرر این تفکرات ناخوشایند، سبب به‌هم‌ریخته‌شدن ساختار فکری فرد، و اسارت او در دام افکار منجر به شکست می‌شود.

۶. **عملگرانبودن:** گاهی فرد، با اندیشیدن مداوم درباره چرایی و چگونگی یک موضوع، و غرق شدن در فرایند انجام و تبعات و پیامدهای مربوط به آن، خودش را درگیر جزئیات و حواشی بی‌مورد می‌کند و از اقدام در مورد آن باز می‌ماند.

۷. **سردرگم بودن:** فرد می‌خواهد به طور دقیق و موشکافی‌شده، راجع به هدف و مقصد موردنظرش اطلاعات به دست بیاورد، و در نتیجه، با فهرست گیج‌کننده‌ای از نکات روبه‌رو می‌شود، که اجرایی کردنشان امکان‌پذیر نیست.

ویژگی‌های فرد مبتلا به خطای بیش از حد فکر کردن

- به راحتی تحت تأثیر افکاری که دارد فلج می‌شود، و زندگی در لحظه حال را با ترس از اتفاقات آینده به کام خودش تلخ می‌کند.

- احساس می‌کند نمی‌تواند ذهن خودش را کنترل کند و یا در مواجهه با موقعیت‌های مختلف، راه حل مناسب و کاربردی پیدا کند.

- به توانایی‌های خودش شک دارد و با متمرکز شدن بر روی نقاط ضعفش، ناخودآگاه در جهت کاهش ارزش خودش تلاش می‌کند.

- انتظارات نامعقولی از خودش دارد، و بعد از هر مرتبه که با شکست مواجه می‌شود، به شدت خودش را سرزنش می‌کند.

- به قدری نسبت به هر تصمیمی که می‌گیرد شک دارد که همیشه خودش را در فشار کشنده تصمیم‌گیری احساس می‌کند.

- به شکل غیرمعمولانه‌ای انتظار دارد که بدون تجربه شکست به موفقیت‌های کلان دست پیدا کند؛ بنابراین دائماً تلاش می‌کند که با فکر کردن به جزئیات و ریز مسائل، برنامه‌ریزی‌های دقیق و بدون شکست داشته‌باشد.

- به جای عمل به دانسته‌هایی که دارد، برای انباشت اطلاعات تازه و یادگیری جدید حرص می‌زند.

- معتقد است فکر کردن‌های افراطی و منفعلانه‌اش، می‌تواند بصیرتی به او ببخشد که به پشتوانه‌اش می‌تواند بر مشکلات فائق بیاید.

- به قدری در دنیای ذهنی خودش گرفتار است که عملاً خودش را از دیگران جدا می‌بیند، و بعضاً آن‌ها را از خودش می‌راند.

- به طور فعالانه به دنبال حل مسئله نیست و با تجزیه و تحلیل‌های ناکارآمد، خودش را درمرحله تعریف مسأله نگه می‌دارد.

- تکرار بی‌رویه افکار، سبب به‌هم‌ریختن کیفیت خواب و خوراک فرد شده است و او را به افراط و تفریط می‌کشاند.

- قادر به اولویت‌بندی مسائلی که ذهنش را مشغول می‌کنند نیست، و زمان و انرژی بسیاری را صرف مسائلی می‌کند که تأثیر محدود و مختصری در زندگی‌اش دارند.

- نمی‌تواند برای فکر کردن و تصمیم‌گیری‌اش محدودیت زمانی قائل شود، و غالباً با این بهانه که لازم است احتمالات بیشتری را بررسی کند، افسار فکرش را رها می‌کند.

درمان افراد مبتلا به خطای بیش از حد فکر کردن

در اولین قدم، لازم است که فرد، نسبت به عوارض و پیامدهای فکر و خیال بیهوده آگاه شود، تا به این ترتیب، با تسلط بیشتری افکارش را کنترل کند. وقتی که فرد به معیوب بودن چرخه «فکر کردن» مطمئن می‌شود، دیگر در جست‌وجوی افزایش بازدهی و خلاقیت، خودش را در دام فکرهای تمام‌نشده نمی‌اندازد.

در دومین قدم، فرد باید به طور قاطعانه تصمیم‌گیری کند. به این معنا که برای تصمیم‌گیری، یک زمان مشخص و محدود را در نظر بگیرد و سپس فوراً شروع به اقدام کند. اصرار بر تصمیم‌گیری و اجرا، سبب می‌شود که فرد، از حالت منفعل بودن خارج شود و به عینه شاهد رشد فکری و اجرایی خودش باشد.

در سومین قدم، فرد باید به این نکته توجه کند که به جای برنامه‌ریزی‌های ذهنی پیچیده و فلج‌کننده، بهتر است یک قدم تا اجرا بردارد و به عبارتی، عملگرتر باشد.

در چهارمین قدم، فرد باید به این نکته بیندیشد که فکر کردن و نگرانی صرف، نمی‌تواند مشکلی از مشکلاتش را حل کند، و تنها مسیر صحیح، متمرکز شدن بر حل مسئله است. فرد باید به جای مرور مکرر افکار مزاحم، تکلیف خودش را در قبال مشکلی که دارد مشخص کند، تا به این ترتیب، بتواند آن را برای همیشه از ذهن خودش خارج کند.

در پنجمین قدم، فرد باید به نقد افکار و عملکرد خودش بپردازد. به این موضوع فکر کند که چه راه‌حل‌های دیگری، برای حل مسأله موردنظرش وجود دارد و از تجربیاتش، برای حل مشکلات مشابهی که در آینده به سراغش می‌آیند، استفاده کند. و اکاوی عملکردها و افکار، می‌تواند روند تصمیم‌گیری‌های آتی را خلاصه‌تر و نتیجه‌بخش‌تر کند.

در ششمین قدم، فرد باید به این موضوع توجه کند که بسیاری از افکارش، دقیق و واقعی نیستند و در نتیجه، بسیاری از هدف‌گذاری‌ها و کمال‌گرایی‌هایش، رنگ و بویی از حقیقت نبرده‌اند و در واقعیت، قابلیت اجرایی شدن ندارند. در نتیجه، عملگرتر شدن فرد، می‌تواند به او کمک کند که افکارش را در دسترس‌تر کند و هدف‌گذاری‌هایش را بر مبنای واقعیات تازه، از نوتنظیم کند.

خطای پیش از حد فکر کردن و روابط زوج‌ها

مرید منتقی‌لو

(کارشناس مدیریت مشاوره)

خطای بیش از حد فکر کردن، یکی از خطاها و تحریف‌های شناختی مغز است که در آن، فرد برای ارزیابی یک وضعیت، و با تصمیم‌گیری در مورد یک موقعیت، بیش از حد به فکر فرو می‌رود، و این فرایند را تا جایی ادامه می‌دهد که دیگر خودش را قادر به کنترل ذهنش نمی‌بیند و در نهایت، از تصمیم‌گیری باز می‌ماند. فرد مبتلا به خطای شناختی بیش از حد فکر کردن، غرق شدن در تفکر را عامل رشد خودش می‌بیند و از این موضوع غافل است که فکر و خیال افراطی، موجب عملگرانبودنش شده است. فردی که از جانب همسر خود، مدام با خطای بیش از حد فکر کردن روبه‌روست، با فردی زیر یک سقف زندگی می‌کند که مشکلات زندگی مشترکشان را گیج‌کننده و عمیق ارزیابی می‌کند و با یک روند منفعلانه، همه تضادهای و تعارض‌ها را لاینحل رها می‌کند و درگیری‌ها را به درازا می‌کشاند. زندگی‌های بی‌شماری وجود دارد که در آن، یکی از زوجین، زن یا مرد، یا هر دوی آن‌ها، به این خطای شناختی دچارند و به این دلیل، همسر خودشان را با مشکلات زیادی مواجه می‌کنند. فرد مبتلا به خطای بیش از حد فکر کردن، به شدت تمایل به گوشه‌گیری دارد. او به دلیل رغبتی که به فرو رفتن در افکار خودش دارد، از پرداختن به بحث‌ها و دغدغه‌های همسرش کناره می‌گیرد و نسبت به وقت‌گذرانی با او، بی‌میلی نشان می‌دهد. او با فاصله گرفتن از همسرش، به تدریج از او دور می‌شود، و در نتیجه، افکار و احساسات منفی نسبت به همسرش، روز به روز بیشتر در او قوت می‌گیرند. فرد مبتلا، در گفت‌وگوهای ذهنی خودش، به شدت از همسرش انتقاد دارد، و این انتقادات را به شکل سرزنش و درگیری، و یا کناره‌گیری و دوری بیشتر، به همسرش نشان می‌دهد. زندگی مشترک فرد مبتلا، یک زندگی سرد و بی‌روح است که به سمت وسوی طلاق عاطفی حرکت می‌کند.

این که چطور با همسر مبتلا به خطای «بیش از حد فکر کردن» خود کنار بیاییم، مسأله و موضوعی است که این نوشتار، خود را متکفل پاسخگویی به آن می‌داند.

نشانه‌های همسر مبتلا به خطای بیش از حد فکر کردن

فرد مبتلا به خطای بیش از حد فکر کردن، زندگی نامرتبی دارد. او یک‌سره در دنیای ذهنی خودش سیر می‌کند و برای انجام امورات مربوط به زندگی مشترکش، هیچ انرژی و انگیزه‌ای در خودش احساس نمی‌کند. روابط او، با دنیای خارج از

خودش، بسیار کم‌رنگ و محدود است و تمایل به دوری از همسر و خستگی از زندگی مشترک، به وضوح در او دیده می‌شود.

- فرد مبتلا به خطای بیش از حد فکر کردن، دائماً از دردهای جسمانی بی‌علت، ناله و گلابه دارد، و با گلابه‌های گاه و بی‌گاهش، همسرش را کلافه می‌کند. او در یک احساس تقریباً دائمی از بدحالی به سر می‌برد و این حجم از حال بد و کسالت را به زندگی مشترکش تزریق می‌کند.

- فرد مبتلا، برای رهایی از شدت افکار آزاردهنده‌اش، غالباً به پر خوابی یا کم‌خوابی کشیده می‌شود و ناخواسته، اشتیاقش را به زندگی مشترکش از دست می‌دهد.

- فرد مبتلا، در مکالماتی که با همسرش دارد، دائماً در جست‌وجوی نشانه‌ها و کلیدواژه‌ها در صحبت‌های اوست تا بتواند از آن‌ها به عنوان یک سرخ استفاده کند و رازهای پنهان شده لابه‌لای اشارات همسرش را بفهمد. او غالباً از صحبت‌های همسرش چیزی نمی‌فهمد و در حقیقت مجازی‌ای که از او ساخته غرق است.

- فرد مبتلا، در حین معاشرت با همسرش، دائماً در حال نقشه‌کشیدن برای واکنش متقابل است. او احساسات منفی بسیاری نسبت به همسرش دارد و از تعامل با همسرش، دچار اضطراب و نگرانی می‌شود.

- فرد مبتلا، مکالمات و رفتارهای خودش و همسرش را، بارها و بارها در ذهنش مرور و آنالیز می‌کند، و مدام درستی و نادرستی رفتارها و واکنش‌های خودش را به نقد می‌کشد و در نهایت، غالباً از همسرش ناراحت و دل‌گیر می‌شود.

- فرد مبتلا، به دلیل اشتغال ذهنش، آستانه تحمل پایینی دارد و با کم‌ترین تنش، با همسرش بدخلقی می‌کند و سرسنگین می‌شود.

خطای بیش از حد فکر کردن و درگیری زوج‌ها

پاسخ به این سؤال که خطای بیش از حد فکر کردن، چطور می‌تواند زندگی مشترک یک زوج را به هم بریزد، می‌تواند هم در پیشگیری و هم در درمان این مشکل، بسیار کمک‌کننده باشد.

فرد مبتلا به خطای بیش از حد فکر کردن، همسرش را یکی از عوامل اصلی بی‌میلی‌اش به زندگی می‌داند. او نسبت به همسرش انتقادهای سنگینی دارد و هر از چندگاهی، این انتقادهای او را در قالب سرزنش و دعوا به او انتقال می‌دهد. نارضایتی او از زندگی مشترک، گاه به شکل بی‌محل کردن

همسر و بی‌تفاوتی نسبت به او نمود پیدا می‌کند و گاه با جروبحث‌های مکرر و خشم‌های کنترل نشده ظاهر می‌شود. فرد مبتلا، اختلافات بین خودش و همسرش را، به عنوان گره‌های باز نشدنی می‌بیند و بعد از هر تعارض، امیدش را به طور کامل نسبت به زندگی مشترکش از دست می‌دهد. خشم و عصبانیت او، گاهی به قدری شدید است که به کتک زدن خودش و یا همسرش منتهی می‌شود، و در نهایت نیز، حس انتقام و کینه‌ای که در فرد مبتلا تلنبار شده، دیر یا زود، رابطه را سرد می‌کند. سکوت‌ها، قهرها و دعوای تمام‌نشدنی فرد مبتلا با همسرش، رابطه زناشویی آن‌ها را به شکل یک وظیفه اجباری درمی‌آورد و نبود محبت در رابطه، بالأخره زندگی مشترکش را به طلاق عاطفی می‌کشاند.

راهکارهایی برای تعامل با همسر مبتلا به خطای بیش از حد فکر کردن

همسر فرد مبتلا به خطای بیش از حد فکر کردن، لازم است در قدم اول، به این حقیقت آگاه باشد که رفع این خطای شناختی از همسرش، نیازمند صبوری و همراهی بسیار است.

همسر فرد مبتلا به خطای بیش از حد فکر کردن در قدم دوم، باید همسرش را متوجه این موضوع کند که بسیاری از ناراحتی‌هایی که دارد، زائیده ذهن اوست و هیچ اساس و بنیانی در حقیقت ندارد.

همسر فرد مبتلا در قدم سوم، باید توجه همسرش را به لحظه معطوف کند. او باید به همسرش توضیح بدهد که ساکت بودن در حین مکالماتشان، این فرصت را برای ذهنش پدید می‌آورد که شروع به داستان‌سرایی و فلسفه‌بافی کند و برای رابطه مشترکش مشکل بیافریند. همسر فرد مبتلا، باید با مشارکت دادن همسرش در بحث‌ها، و پرسیدن سؤالات مرتبط از او، سعی کند مکالمه‌شان را پویا نگه دارد و از مبهم‌ماندن تعاملاتشان جلوگیری کند.

همسر فرد مبتلا در قدم چهارم، باید به همسرش کمک کند که عوامل محرک بیش از حد فکر کردن را در خودش شناسایی کند. او باید با شناسایی زمان‌ها، شرایط عاطفی و موقعیت‌های روانی‌ای که همسرش را در سیکل معیوب بیش از حد فکر کردن گرفتار می‌کنند، به او در اصلاح این خطا کمک کند. همسر فرد مبتلا در قدم پنجم، باید به همسرش کمک کند که افکارش را در یک چشم‌انداز بلندمدت قرار بدهد و مسأله مورد نظرش را در حد و اندازه‌های واقعی بررسی کند، تا با اطمینان بیشتری، به تجزیه و تحلیل‌های ذهنی‌اش پایان بدهد.

تبی‌هایت شرح



تمام گرفتاری‌ها و مشکلات به دست مردم حل می‌شود!

«ما هر چه خدمت بکنیم به این ملت، کم خدمت کرده‌ایم؛ برای اینکه این ملت بود که همه این گرفتاری‌ها به دست او رفع شد، دولت شاهنشاهی به دست آنها ساقط شد و هر چه ما داریم از آنهاست. ما باید خدمتگزار باشیم، واقعاً خدمتگزار باشیم و هر چه خدمت بکنیم باز کم است. ما که شکر خدا را نمی‌توانیم بجا بیاوریم، برای اینکه کوچکتریم از اینکه شکر خدا را به جا بیاوریم، لکن شکر این ملت قهرمان و مظلوم همان شکر خداست. کسی که شکر اینها را به جا نیاورد، شکر خدا را به جا نیاورده است، برای اینکه اینها بندگان خدا هستند، اینها کسانی هستند که برای خدا دارند خدمت می‌کنند به این کشور و شکر این است که ما به آنها خدمت بکنیم، هر کس در هر مقامی که هست خدمت بکند.»

(صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۲۶)

اصلاح جامعه هدف انبیای الهی بوده است!

«تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده‌اند، تمام. و همه آنها این مسأله را داشتند که فرد باید فدای جامعه بشود. فرد هر چه بزرگ باشد - بالاترین فرد که ارزشش بیشتر از هر چیز است در دنیا - وقتی که با مصالح جامعه معارضه کرد این فرد، باید فدا بشود. سید الشهداء روی همین میزان آمد، رفت و خودش و اصحاب و انصار خودش را فدا کرد؛ که فرد باید فدای جامعه بشود، جامعه باید اصلاح بشود؛ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، باید عدالت در بین مردم و در بین جامعه تحقق پیدا بکند. جان‌ها را دادند، مال‌ها را دادند، زحمت‌ها کشیدند.»

(صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۲۱۷)

اختلاف اندازان بین شیعه و سنی مسلمان نیستند!

«دست‌های ناپاکی که بین شیعه و سنی در این ممالک اختلاف می‌اندازد؛ اینها نه شیعه هستند و نه سنی هستند؛ اینها دست‌های ایادی استعمار هستند که می‌خواهند ممالک اسلامی را از دست آنها بگیرند؛ ذخایر را از دست آنها بگیرند؛ بازار سیاه درست کنند برای ممالک به اصطلاح مترقی.»

(صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۷۶)

جمهوری اسلامی یعنی نظام مردمی با محتوای اسلامی

«جمهوری اسلامی معنایش این است که رأی عموم یا اکثر، برای نظام و محتوای نظام اسلام و احکام اسلام، برنامه اسلام، است.»

(صحیفه امام، ج ۹، ص ۴۴۹)

مفاخر خود را از یاد نبرید!

«شما این مفخرهای خودتان را از یاد نبرید. روشنفکرهای ما و نویسندگان ما، نویسندگان ما و تمام طبقه عالم و روشنفکر توجه به مفاخر خودشان داشته‌باشند.»

(صحیفه امام، ج ۹، ص ۴۶۹)

قبول مسؤلیت برای خدمت یا کسب قدرت؟!

«باید افراد متوجه این معنا باشند، کسانی که واقعاً دلشان برای اسلام می‌تپد و برای کشورشان، متوجه این باشند که پست، میزان نیست، مقام میزان نیست، مقام ریاست جمهوری، این میزان نیست. مقام نخست‌وزیری یا رئیس دولت بودن یا رئیس مجلس بودن، اینها چیزی نیستند، این مقامات تمام می‌شود؛ آنی که هست خدمت است. آدم متعهد در هر جا باشد، اگر دید خدمتش خوب است آن جا، بیشتر دلگرم است. ممکن است که یک نفر؛ مثلاً، فرض کنید که نخست‌وزیر بوده است، لکن اگر این نخست‌وزیر ببیند که در یک جایی کار بهتر می‌کند، آدم متعهدی است می‌رود آن جا. یک نفر در دادستانی مقام داشته است، وقتی دید که یک کسی از خودش بهتر می‌تواند کار کند برود آنجا، برایش فرق نکند؛ یعنی، هدفش این باشد که خدمت بکند، نه هدفش این باشد که مقام داشته باشد.»

(صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۳۶۵)

قلب‌های مردم با مراجع و روحانیت است به شرط این که...

«شما چنانچه به وظایف روحانی، وظایف روحانیت عمل بکنید، قلوب مردم با شماست؛ مردم شما را می‌خواهند و اگر خدای نخواستہ یک خلافتی از بعضی بشود، این قلوبی که متوجه به شما شده است ممکن است خدای نخواستہ برگردد. برگشتن قلوب از شما، شکست روحانیت است؛ شکست روحانیت، شکست اسلام است. اسلام با این سد بزرگ روحانیت تا حالا محفوظ مانده اگر خدای نخواستہ این سد شکسته بشود، اسلام شکسته می‌شود. از این جهت، وظیفه بسیار بزرگ است. وظیفه بسیار بزرگی به عهده ماست.»

(صحیفه امام، ج ۹، ص ۴۷۶-۴۷۷)

به دیکتاتوری عبا و عمامه دچار نشوید!

«چشم‌ها دوخته شده است به این که ببینند روحانیون که حالا یک قدرت ظاهری دست‌شان آمده است، چه می‌کنند؛ با ملت چه می‌کنند. آیا آن طور است که قلم‌های مسموم می‌گوید که ما از دیکتاتوری پهلوی خارج شدیم و به دیکتاتوری عبا و عمامه مبتلا شدیم؟»

(صحیفه امام، ج ۹، ص ۴۷۵)